مبانی اعتقادی
وهابیان



علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی اعتقادی وهابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی اعتقادی وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور : مبانی اعتقادی وهابیت/ مولف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری : ۱۸۲ص فروست : سلسله مباحث وهابیت. شابک : ۷۵۰۰ ریال ۴۶۹-۳۷۹-۸۳۰-۹ : ؛ ۰۰۰۲۱ریال (چاپ دوم ؛ ۰۰۰۴۱ ریال چاپ چهارم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۳۰-۷ ؛ ۰۰۰۴۱ ریال (چاپ پنجم) وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : چاپ دوم: بهار ۶۸۳۱. یادداشت : چاپ چهارم: تابستان ۷۸۳۱. یادداشت : چاپ پنجم ۹۸۳۱. یادداشت : عنوان روی جلد: مبانی اعتقادی وهابیان. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان روی جلد : مبانی اعتقادی وهابیان. موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها موضوع : وهابیه -- عقاید شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : PB۵/۲۱۲ /ر۷۵م۲ ۵۸۳۱ رده بندی دیویی : ۷۱۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : م۵۸-۶۳۶۵۲

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عدّه ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که تفکّر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر

از یک قرن است که این تفکّر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبّت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیّتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکّر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت اللّه خامنه ای دام ظله هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللّه وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء اللّه.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

میزان در توحید و شرک

اشاره

وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرّک، استعانت از ارواح اولیای الهی و... را شرک می دانند، و عاملان به آن را مشرک می خوانند، و به تبع آن، خون

و اموالشان را حلال می شمرند. آنان تا آنجا پیش می روند که ذبیحه آنان را حرام می دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می پردازیم:

فتاوای وهابیان در مصادیق شرک

۱ – شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه ای از بقعه های زمین بگوید: یا رسول اللّه، یا نبی اللّه، یا محمّد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این ها، با گفتن این جمله ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبرصلی الله علیه وآله را عبادت نموده است...».(۱)

۲ – همو در جای دیگر می گوید: «بی شک کسانی که به پیامبرصلی الله علیه وآله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می کنند، این اعتقادها انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است – خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر – و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شؤون خود مشغول اند».(۲)

۳ – همو می گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می گیرد، قابل توجّه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر،

استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیّت به آن عمل می کردند».(۳)

۴ - وی در جای دیگر می گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولیّ یا ستاره یا بت یا غیر این ها...».(۴)

۵ - همو می گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی اند که به غیر خدا استغاثه می کنند و از او مدد می خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت ها و جنّ و غیر این ها از انواع شرک به خداست...».(۵)

۶ - وی در جایی دیگر می گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست».(۶)

۷ - او می گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت ها در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله از قبیل: لات، عزّی و مناتند...».(۷)

گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریّت مسلمانان را تشکیل می دهند - مشرکانی اند که خون، ذرّیه و اموالشان احترام ندارد، و خانه هایشان نیز خانه جنگ و شرک است... .

عمر عبدالسلام نویسنده سنّی مذهب می گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرّمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ (ه .ق) داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با صحنه بسیار عجیبی روبه رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت ها با مسلمین برخورد می کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر

رسول خداصلی الله علیه وآله دور می سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبّت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خداصلی الله علیه وآله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایّها المشرکون» از ضریح دور می ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است...».(۸)

وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمّی را دنبال می کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه ها و جنگ ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است.(۹)

توحید، اساس دعوت انبیا

بی شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛(۱۰) «و هر آینه در

هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده است. پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیثی می فرماید: «أمرت أن أقاتل النّاس حتّى يشهدوا أن لا إله إلّا اللّه وأنّ محمّداً رسول اللّه ويقيموا الصّلاه ويؤتوا الزّكاه فإذا فعلوا ذلك عصموا منّى دمآءهم وأموالهم إلّا بحقّ الاسلام وحسابهم على اللّه»؛(۱۱) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمّد دهند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حقّ اسلام و حسابشان با خداوند است.»

مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

مراحل توحید

توضیح

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب های اعتقادی برای توحید مراحلی ذکر شده است:

۱ – توحید در الوهیت ۲ – توحید در خالقیت ۳ – توحید در ربوبیت ۴ – توحید در عبادت

۱ – توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحقّ عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ»؛(۱۲) «و خدای شما خدای یکتاست.»

همچنین می فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛(۱۳) «بگو او خدای یگانه است.»

و نیز می فرماید: «وَما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ»؛(۱۴) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.»

در جای دیگر می فرماید: «وَلا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ»؛(۱۵) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک قرار ندهید.»

۲ – توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیّتش محتاج به اذن و مشیّت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلّق گرفته که

بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

خداوند متعال می فرماید: «قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِ شَیْ ءٍ»؛(۱۶) «بگو خداوند خالق هرچیز است.»

همچنین در جایی دیگر می فرماید: «هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ و الْأَرْضِ»؛(۱۷) «آیا خالقی غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟.»

۳ – توحید در ربوبیّت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبّر شؤون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آن ها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هرکس دیگر که شأنی از شؤون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیّت الهی است.

خداوند متعال می فرماید: «الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ»؛(۱۸) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.»

در جایی دیگر می فرماید: «قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ أَبْغی رَبّاً وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ»؛(۱۹) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.»

این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می فرماید: «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً».

۴ – توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله:

الف) «وَقَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ»؛(۲۰) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.»

ب) «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛(۲۱) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حقّ که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.»

ج) «وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛(۲۲) «و همانا ما در میان هر امّتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند

که خدای یکتا را بپرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجّه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب های لغت پی می بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلّل» است.

ابن منظور افریقی می گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلّت است».(۲۳)

فیروزآبادی می گوید: «عبادت یعنی: اطاعت».(۲۴)

راغب اصفهانی می گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلّت».(۲۵)

می دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ وگرنه لازم می آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقوّمات و اصولی دارد که با بودن آن ها عبادت تحقق می یابد.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ»؛(۲۶) «در آینده خدا بر می انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند.»

لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است.

خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می فرماید:«وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِيسَ أَبى وَاسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرِينَ»؛(۲۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و

(به خاطر تکبر و نافرمانی)از کافران شد.»

و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است.

درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است:

۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است.

۲ - ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است.

۳ - برخی می گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند.

این توجیه از جهاتی دارای اشکال است:

اوّلاً: خلاف ظاهر آیه است که می فرماید:«اُسْجُدُوا لآدَمَ»و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم.

ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود:چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت:«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»(۲۸)؛ «من از آدم برترم؛ زیرا مرا

از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.»

اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد.

۴ – وهّابی ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می گویند:این عمل به امر خداوند بوده و هرکاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه اش این است که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدّل به عبادت نمی کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی توان آن را از موضوعش خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم.

وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی کند. و لذا در قرآن کریم می فرماید:«إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»؛(۲۹) «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی کند،آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می دهید به خدا نسبت می دهید.»

همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمّت نکرده است؛ آنجا که

می فرماید: «وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً»؛(۳۰) «همه برای یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم ها عبادت محسوب می شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می کند؟

کاشف الغطاء در این باره می فرماید: «لاریب أنّه لایراد بالعباده الّتی لاتکون إلّا للّه ومن أتی بها لغیر اللّه فقد کفر، مطلق الخضوع والإنقیاد، کما یظهر من کلام أهل اللغه، وإلّا لزم کفر العبید والأجرآء وجمیع الخدّام للاُمرآء، بل کفر الأنبیآء فی خضوعهم للآبآء»؛(۳۱) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هرکس برای غیر خدا انجام دهد کافر می شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده ها که در برابر مولایشان خضوع می کنند و اجیرانی که در کار اجیر می شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

ارکان عبادت

اشاره

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقوّمات و ارکان خاصی دارد که با بودن آن ها، عبادت اصطلاحی تحقّق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می شود:

۱ - انجام فعلی که گویای خضوع و تذلّل باشد.

۲ - عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است؛ از قبیل:

الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می فرماید: «الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛(۳۲) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده اند و با چه شقاوت و عذابی محشور می شوند.»

در جای دیگر می فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛(۳۳) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزّت دنیوی، خدایان باطل را برگرفتند.»

از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می فرماید: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛(۳۴) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست بپرستید.»

در جایی دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبّی وَرَبُّکَمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ»؛(۳۵) «همانا پروردگار من و شما خداست، بپرستید او را که همین است راه راست.»

از این دسته آیات نیز استفاده می شود که یکی از مقوّمات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیّت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می شود که اعمال به نیّت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده اند؛ خداوند متعال می فرماید: «ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَفِی النّارِ هُمْ خالِدُونَ * إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وأَقامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّکاهَ وَلَمْ یَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ فَعَسی أُولئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ»؛(۳۶) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در

برابر پـدر و مادر امر می کنـد؛ آنجا که می فرمایـد: «وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الـذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ»؛(۳۷) «و همیشه پر و بـال تواضـع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.»

اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی نمود.

با این توضـیح به این نتیجه می رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمّت مشـرکان وارده شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و اسـتغاثه و اسـتعانت به نیت استقلال باشد.(۳۸)

عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمّت کرده است.

خداوند متعال در مذمّت یهود می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسـيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلّا هُوَ سُـبْحانَهُ عَمّا يُشْـرِكُونَ»؛(۳۹) «علمـا و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندنـد و خـدا را نشـناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند.»

از این آیه به طور وضوح اسـتفاده می شود که علت مذمّت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مسـتقل ربّ و مربّی خود می دانستند.

خداونـد متعال می فرمایـد: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً»؛(۴۰) «آن هایی را که غیر از خدا پرسـتش می کنید، مالک

هیچ رزقی برای شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است.

در جای دیگر می فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ»؛(۴۱) «بگو آن هایی را که جز خدا، شما مؤثر می پنداشتید، هیچ یک به مقدار ذرّه ای هم در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحی» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این ها بت هایی اند که آنان را عبادت می کنیم و هر گاه از آن ها باران و نصرت می خواهیم به ما باران و نصرت می دهند. عمرو بن لحی به آنان گفت: از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد.(۴۲)

از این داستان استفاده می شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمّت می شدند و آن ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می کنند، پرستش می کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمّت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا

به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجّه نموده و حاجاتشان را از آنان می خواهند، یا خدا را به آنان قسم می دهند تا حاجاتشان را برآورد.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التندید لمن عدّد التوحید» می گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلّل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلّل و توسّل کند نمی گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرّد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاه که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرّع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت...».(۴۳)

همو در جای دیگر می گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در

نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قایل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است...».(۴۴)

آن گاه در نتیجه گیری از کلامش می گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی شود».(۴۵)

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمّدصلی الله علیه وآله استغاثه می کنند، و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد و بین خلایق حکم می کند.(۴۶)

تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات.

ابن عثیمین می گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملك و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند».(۴۷)

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - ربوبیت به معنای خالقیّت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرّف در شؤون آن است.

– از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می آید که توحید در خالقیّت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنهـا مشـکل آنـان توحیـد در ربـوبیّت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداونـد متعـال به پیـامبرش می فرمایـد: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛(۴۸) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسـی آسمان ها و زمین را خلق کرد، همه می گویند: خدا.»

۳ – «اله» به معنـای معبود نیست، لـذا توحیـد در الوهیت به معنای توحیـد در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفـظ جلاله «اللَّه» اسـتفاده می شود و تنها فرقشان در این است که اولی کلّی و دومی مصـداق آن کلّی است. شاهد این مـدعا آن است که در کلمه اخلاـص «لاـ اله الاـّ اللَّه» اگر مقصود از «اله» معبود باشـد جمله کـذب محض می شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می بینیم که مورد پرستش مردم واقع می شوند.

۴ – در مورد معنای توحید صـفاتی نیز اشـکالاتی متوجه تقسـیم آنان است که در بحث کیفیت صـفات الهی به آن اشاره کرده ایم. خلاـصه این که حقیقت توحیـد در صـفات به معنـای عینیّت صـفات با ذات است، نه نیابت ذات از صـفات که معتزله قایل انـد، و نه زیادت صـفات بر ذات که اشاعره قایل انـد و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

شرک

«شـرک» در لغت به معنـای نصـیب، و در اصـطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به اسـتقامت است، لذا شرک

در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیّت است.

خداونـد متعال می فرمایـد: «قُلْ إِنَّنِی هَـدانِی رَبِّی إِلی صِـراطٍ مُسْـتَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَما کانَ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ»؛(۴۹) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.»

همچنین می فرماید: «وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً ولا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ»؛(۵۰) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحیدآور و هرگز لحظه ای هم با آیین مشرکان مباش.»

اقسام شرک

اشاره

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اوّل بر سه قسم است:

۱ - شـرک در الوهیت ۲ - شـرک در خالقیت ۳ - شـرک در ربوبیت شـرک مربوط به عمل را شـرک در عبادت و طاعت می نامند که بر دو قسم است:

۱ - شرک جلی

که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می گیرد.

۲ - شرک خفی

توضیح

که در علم اخلاق از آن بحث می شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت

یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداونـد که دارای تمامی صـفات جمال و کمال به طور اسـتقلال است؛ قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ»؛(۵۱) «به طور تحقیق کسانی که قایل اند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مسـتقل برای عالم قایل شود؛ به طوری که خلق و تصرّف در شؤونات عالم به دستشان است؛ همان گونه که مجوس قایل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمن» می باشند.

شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می فرماید: «فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هـذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ * فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هـذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّینَ * فَلَمّا رَأَی الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هـذا رَبِّی هـذا أَکْبَرُ فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ»؛(۵۲) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیز نابود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم.»

شرک در عبادت وطاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذلّلش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن ها خضوع و تذلل و خشوع می کند.

حکم شرک به خداوند

اشاره

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – شرک ، گناهی نابخشودنی

از آیات قرآن استفاده می شود که شرک به خداوند گناهی نابخشودنی است :

۱ – خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً»؛(۵۳) «خداوند [هرگز] شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

۲ – شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می فرماید: «وَإِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»؛(۵۴) «[به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش – در حالی که او را موعظه می کرد – گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک،

ظلم بزرگی است.»

۳ – شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ...»؛(۵۵) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می ربایند...».

۴ – مشرک در آتش است

خداوند می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَمَأْواهُ النّارُ»؛(۵۶) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

۵ – مشرک در گمراهی است

و نیز می فرماید: «وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً»؛(۵۷) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

۶ – مشرک بدون برهان است

و می فرماید: «وَمَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ»؛(۵۸) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

۷ – شرک موجب حبط عمل است

«وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ»؛(۵۹) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود.»

۸ – نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

«قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً»؛(۶۰) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

۹ – خباثت مشرک

و نیز خداوند سبحان می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا»؛(۶۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

۱۰ – خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می فرماید: «وَأَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِی ءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ»؛(۶۲) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

۱۱ – نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ * أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ»؛(۶۳) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز اللّه [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَإِلَیْهِ مَآبِ»؛(۶۴) «بگو: من مأمورم که اللّه را بپرستم، و شریکی برای او قایل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی اوست.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛(۶۵) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق می شوید [و بت ها را کنار می گذارید] ؟».

و نیز فرمود: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَمِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَبَدا بَیْنَنا وَبَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ والْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ...»؛(۶۶) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید

بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

سرچشمه های شرک

توضیح

با مراجعه به قرآن پی می بریم که شرک، سرچشمه ها و منشأهایی دارد که در آیات به آن ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – پیروی از اوهام

خداوند سبحان می فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ»؛(۶۷) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند – مسلّماً – هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

و نیز فرمود: «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلّا أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ...»؛(۶۸) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزهایی جز اسم هایی [بی مسمّا] که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده...».

و نیز فرمود: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛(۶۹) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.»

و نیز فرمود: «... وَما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلّا يَخْرُصُونَ»؛(۷۰) «... و آن ها که غیر از خدا را همتای او می خوانند [از منطق و دلیلی] پیروی نمی کنند. آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می بافند.»

و نیز فرمود: «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛(۷۱) «آیا آن ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلیلتان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی است که پیش از

من بودند. اما بیشتر آن ها حق را نمی دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند.»

و نیز فرمود: «قالُوا أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِى الْأَرْضِ وَما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ»؛(۷۲) «گفتند: آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست در روی زمین، از آنِ شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی آوریم.»

۲ – حس گرایی

خداوند سبحان می فرماید: «يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...»؛(۷۳) «اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن ها از موسی، بزرگ تر از این را خواستند، و می گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن ها را فرا گرفت...».

و نیز فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِى ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَالْمَلائِكَةُ وقُضِىَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛(۷۴) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند [و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

۳ – منافع خیالی

خداوند سبحان می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِى السَّماواتِ وَلا فِى الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ»؛(۷۵) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آن ها زیان می رساند و نه سودی می بخشد، و می گویند: این ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟! منزه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.»

و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ»؛(۷۶) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.»

و نیز

فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛(۷۷) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزّتشان باشد. [چه پندار خامی!] ».

۴ – تقلید کورکورانه

خداوند سبحان می فرماید: «بَلْ قالُوا إِنّا وَجَدْنا آبآءَنا عَلی أُمَّةٍ وَإِنّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَكَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِی قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آبآءَنا عَلی أُمَّةٍ وَإِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ»؛(۷۸) «بلکه آن ها می گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می کنیم.»

و نیز فرمود: «قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ * قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ *أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قالُوا بَلْ وَجَدْنا آبآءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ»؛(۷۹) گفتند: بت ها را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن هاییم. گفت: آیا هنگامی که آن ها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.»

و نیز فرمود: «وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آبآءَنا أَوَ لَوْ كانَ آبآؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ»؛ (۸۰) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهندکرد؟!] .»

نیز فرمود: «وَإِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا

إِلّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آبآؤُكُمْ»؛(۸۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن ها خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستند باز دارد.»

ملاک های شرک نزد وهابیان

اشاره

وهابیان ملاک ها و مبناهای خاصی برای شرک مطرح نموده اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک ها باشد شرک می نامند. ما نیز آن ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

۱ – اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می کند، این ها انواعی از شرک اکبر است...».(۸۲)

پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود.

حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «اِذْهَبُوا بِقَمِيصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی يَأْتِ بَصِيراً»؛(۸۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می فرماید: «فَلَمّا أَنْ جآءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً»؛(۸۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده اش بینا شد.»

قرآن در ظاهر رجوع بصر به یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است.

همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می فرماید: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً»؛(۸۵) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می نماید؛ آنجا که می فرماید: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ

يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّي»؛(۸۶) «و آن کس که به انـدکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده اش پدید نیامده است.

۲ – تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمّـد بن عبـدالوهاب در بحث توسـل به انبیـا و اولیـا می گویـد: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعـد از وفات آنان جایز نیست».(۸۷)

ابن قیم جوزیه می گویـد: «از انواع شـرک، حـاجت خواسـتن از اموات و اسـتعانت از آنـان و توجّه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است...».(۸۸)

پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زنـدگانی داشـته و از این عالم نیز باخبرنـد، بلکه زنـدگی شان از حیات دنیوی وسـیع تر و علمشان به حقایق این عالم جامع تر است.

۳ – دعا نوعی عبادت است

محمّد بن عبدالوهاب در اسـتدلال بر عدم جواز توجّه به غیر خداوند و شـرک بودن اسـتغاثه و استعانت از غیر خدا، می گوید: «عبـادت مخصـوص خداونـد متعـال است و کسـی در آن حقّی نـدارد و دعـا نـوعی از عبـادت است که کوتـاهی کردن از آن مسـتوجب عـذاب است، لـذا تقاضا از غیر خـدا، انحراف از عبادت خدا و شـریک قراردادن غیر او در عبادت با خداوند است». (۸۹)

پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشـکل شـرک را دارد. دیگر این که توجّه به غیر خـدا دارد و از او حاجت طلب می کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسـطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشـکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: «اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ»؛(۹۰) خواسـتن و تـوجّه، همراه بـا اعتقـاد اسـتقلالی در تأثیر، شـرک است، نه مطلق خواسـتن و توجّه کردن؛ زیرا خداونـد متعال در قرآن کریمش به صـراحت سـخن از واسـطه به میـان آورده و مردم را به طلب کردن و واسـطه قراردادن دعوت کرده است؛ آنجا که می فرمایـد:«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَهَ...»؛(۹۱) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید...».

با این گفته ها، جواب «محمّد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعآء مخّ العباده» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا

از دعوت به معنای نداست و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه – همان گونه که قبلاً ـ اشاره شد – عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجّه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعآء مخّ العباده» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می باشد».

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد.

و قول پیامبرصلی الله علیه وآله: «الدعآء هو العباده» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعوّ است».(۹۲)

ایمان و کفر

اشاره

اصطلاحِ کفر و کافر از واژگانِ پرکاربردِ وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می دانند. این عمل باعث اختلاف و تشتّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد

که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه یابی کنیم.

ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضدّ خوف است.(۹۳)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضدّ کفر، و دیگری تصدیق، ضدّ تکذیب.(۹۴)

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است.

این معنا مؤیّد مرجئه – که قایل هستند عمل اهمیتی ندارد – نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. امّا آنچه که انسان را از جهنم نجات می دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱ – خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ»؛(۹۵) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده اند.» و می دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می آید.

۲ – هم چنین می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛(۹۶) «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می شود.

۳ – و نیز خداوند متعال می فرماید: «وَإِنْ طائِفَتانِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ»؛(۹۷) «و اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا بازآید.» مشاهده می نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴ - و در آیه دیگری می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ»؛(۹۸) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵ - از برخی آیات نیز استفاده می شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می فرماید: «أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»؛(۹۹) «آنان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می فرماید: «وَلَمّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛(۱۰۰) «و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نشده است.»

۶ - بخاری به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد.

عمر بن خطّاب گفت: «هیچ زمانی به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می کشیدم که پیامبرصلی الله علیه وآله مرا صدا زند. رسول خدا علی بن ابی طالب را خواست، آن گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجّه

نکن تا این که خداونـد به دست تو فتـح و پیروزی حاصل کنـد. علی مقـداری حرکت کرد، سپس متوقف شـد و صدا زد: ای رسول خـدا! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: با آنان قتال کن تا شـهادت به وحـدانیت خـدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود».(۱۰۱)

۷ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبرصلی الله علیه وآله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می رساند».(۱۰۲)

اموری که ایمان به آن ها واجب است

همان گونه که در معنای اصـطلاحی ایمان اشاره شـد: تصـدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسـی ایمان است. حال ببینیم که متعلَّق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱ - وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.

۲ - توحید در خالقیّت و این که برای عالم خالقی به جز او نیست.

۳ - توحید در ربوبیّت و تدبیر و این که برای عالم مدبّری بالاستقلال، جز او نیست.

۴ - توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.

۵ - نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله.

۶ - معاد و روز جزا.

کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشانـدن است. و کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می سازد. خداوند متعال می فرمایـد: «کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ»؛(۱۰۳) «در مثلماننـد بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی دارد.»

و در اصـطلاح: کفر به معنـای ایمـان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عـدم ایمان به خـدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و روز قیامت.

قاضـی ایجی می گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبرصـلی الله علیه وآله در برخی

از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده است».(۱۰۴)

ابن میثم بحرانی می گوید: «کفر عبارت است

از انکار صدق پیامبرصلی الله علیه وآله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده است».(۱۰۵)

فاضل مقداد نیز می گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله است».(۱۰۶)

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خداصلی الله علیه وآله به آن خبر داده اشاره کرده، می فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجّه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود».(۱۰۷)

اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده اند:

۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.

۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ»؛(۱۰۸) «با آن که پیش نفس خود به یقین می دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند.»

۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدیّن نشود.

۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق.(۱۰۹)

تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آن ها واجب است و با عدم ایمان به آن ها، انسان داخل کفر می شود. با این بحث به خوبی روشن می شود که صحیح نیست فرقه ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی کنند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک ترین توجّهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الاسف - مشاهده می شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر

این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱ - قاضی سبکی می گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است».(۱۱۰)

۲ - قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود...».(۱۱۱)

۳ - تفتازانی می گوید: «مخالف حقّ، از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد».(۱۱۲)

۴ - ابن عابدین می گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست».(۱۱۳)

اجتناب از گزافه گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند و موجب می شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی راهه رفته اند و لذا بی جهت افرادی را متهم به کفر می نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمین، کسی براسلام باقی نمی ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند

متعال می فرمایـد: «ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَجدِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛(۱۱۴) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پرودرگارت دعوت نما و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

می دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پـذیرش طرف مقابـل نزدیـک تر است. لـذا اگر کسـی مسـلمانی را که نماز می خوانـد و فرایض دینی را به جای می آورد و از محارم الهی اجتناب می کنـد، به اموری که نزد او بر حقّ است دعوت کنـد در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیـده اوست، در صورت نپـذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شـرک نماید؛ زیرا از قدیم الأیام آرای علمـا و مردم مختلـف بـوده و هنگـام دعـوت، بعضـاً عقایـد یکـدیگر را نمی پذیرفتنـد، لـذا نمی توان به مجرد نپـذیرفتن عقایدی را که نزد من برحقّ است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سیّد احمـد مشـهور الحـداد می گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبله إلّا بما فیه نفی الصانع القادر جلّ و علا أو شـرک جلیّ لایحتمل التأویل أو إنکار النبوه أو إنکار ما علم من الـدین بالضـروره أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضروره من الدین»؛(۱۱۵) «به طور حتم اجماع منعقـد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد مگر در عقیده ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوّت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.»

در غیر

این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛(۱۱۶) «هرگاه شخصی به برادر دینی اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می نماییم:

۱ - پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... . پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲ - و نیز فرمود: «اهلِ ملّتِ خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می دهند».

۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الّا خودش کافر می شود.

۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لااله الّا اللّه را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک تر است».(۱۱۷)

فرق بین اسلام و ایمان

توضیح

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است.(۱۱۸) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می فرماید: «قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»؛ (۱۱۹) «بگو ای رسول! من مأمورم اوّل کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباش.» و نیز می فرماید: «مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلَا نَصْرَانِیّاً وَلکِنْ کَانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَمَا کَانَ مِنْ الْمُشْرِکِینَ»؛(۱۲۰) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و

هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.»

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ»؛(۱۲۱) «و هر کس ایمان را به کفر مبدّل سازد بی شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می فرماید: «هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِیمانِ»؛(۱۲۲) «آنان در آن روز به کفر نزدیک ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

۱ – اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می فرماید: «قالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ...»؛(۱۲۳) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده اید، ولکن بگویید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

۲ – تسلیم زبانی وتصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اوّل از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می فرماید: «الَّذِینَ آمَنُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا مُسْلِمِینَ»؛(۱۲۴) «کسانی که به نشانه های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

۳ – تسلیم، ورای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می شود و آن این که ورای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستورهای خداوند داشته باشد. خداوند متعال می فرماید: «فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛(۱۲۵) «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان، تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»؛(۱۲۶) «آن گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر

اشاره

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمّد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدّعا تنها به رساله های محمّد بن عبدالوهاب (مجدّد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه می کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمین غلو

داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب «الدرر السنیه» از عبدالرحمن بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می کنیم:

۱ – توحید انحصاری

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «... وأنا فی ذلک الوقت لا أعرف معنی لا إله إلّا اللّه، ولا أعرف دین الإسلام، قبل هذا الخیر الّذی منّ اللّه به، وکذلک مشایخی ما منهم رجل عرف ذلک، فمن زعم من علمآء العارض أنّه عرف معنی لا إله إلّا اللّه أو معنی الاسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أنّ أحداً عرف ذلکم، فقد کذب وافتری ولبس علی الناس ومدح نفسه بما لیس فیه»؛(۱۲۷) «... من در آن وقت معنای لا اله الاّ اللّه را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منّت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الاّ اللّه را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از

این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.»

از این عبارت محمّد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

۲ – نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید: «... و لم یمیّزوا بین دین محمّدصلی الله علیه وآله ودین عمرو بن لحی الّذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح»؛(۱۲۸) «آنان بین دین محمّدصلی الله علیه وآله و دین عمرو بن لحی که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.»

و امّا این که عمرو بن لحی کیست، به قصّه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید: «اوّلین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحی بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت هایی است که آن ها را عبادت می کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند.

عمرو بن لحی به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین

عرب برده و آن ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد.(۱۲۹)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرّك و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

۳ – تکفیر اشخاص

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلّد ابن تیمیه به حساب می آمده است می گوید: «تذکر لك انّك أنت وأباك مصرّحون بالكفر والشرك والنفاق!!... أنت وأبوك مجتهدان في عداوه هذا الدين ليلاً ونهاراً!!...إنّك رجل معاند ضالّ على علم، مختار الكفر على الاسلام!!... وهذا كتابكم فيه كفركم!!»؛(۱۳۰) «من به تو تذکّر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرك و نفاق کرده اید!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند!!».

۴ – مقایسه بین افراد

او می گوید: «فأمّا ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق فسبابه للتوحيد!... وابن فيروز هو أقربهم إلى الإسلام»؛(۱۳۱) «امّا ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک تر است.»

این در حالی است که خود محمّد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «كافر كفراً أكبر مخرج من المله»؛(۱۳۲) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

۵ – نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است.(۱۳۳)

۶ – تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمّد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت: «... طحت علی ابن غنام وغیره وتبرّأت من ملّه إبراهیم وأشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین...»؛(۱۳۴) «تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملّت ابراهیم تبرّی جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...».

۷ – کفر تمام دیار

اعتقاد محمّد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است.(۱۳۵)

۸ – تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می گوید: «ومن شکّ فی کفرهم فهو کافر»؛(۱۳۶) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.»

محمّد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده امّا آنان را کافر ندانسته است، ولی محمّد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می پندارد.

۹ – تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید

محمّد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می نماید.(۱۳۷) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننامید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سبّ می نمودند. و نیز ابوبکر از ایذای کسی که او را سب می کرد، نهی نمود.

وانگهی چگونه شما سبّ صحابی را منشأ کفر می دانید؛ در حالی که شکّی نیست که معاویه سبّ حضرت علی علیه السلام می کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می کنید.

۱۰ – تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید: «إنّ دینهم هو الّذی بعث رسول اللّه بالإنذار عنه»؛(۱۳۸) «همانا دین اهالی مکه – یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله – همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

۱۱ – تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند.(۱۳۹)

ب) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است.(۱۴۰)

ج) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است.(۱۴۱)

د) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إنّ الأحسآء فی زمانه یعبدون الأصنام»؛(۱۴۲) «همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند.»

ه) قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إنّهم لایؤمنون بالبعث»؛(۱۴۳) «آنان به قیامت ایمان نمی آورند.»

و) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است.(۱۴۴)

ز) قبیله «عیینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عیینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است.(۱۴۵)

۱۲ – تکفیر ابن عربی

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است.(۱۴۶)

۱۳ – تکفیر اکثر مسلمانان

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن ها، تکفیر کرده است.(۱۴۷)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحّد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می کنند.(۱۴۸)

۱۴ – بت پرستی در نجد

وی مدّعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند.(۱۴۹)

۱۵ – تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می گوید: «إنّ الرازی هـذا ألّف کتاباً یحسن فیه عباده الکواکب»؛(۱۵۰) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.»

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آن ها بر زراعت ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

۱۶ – نسبت شرک به علم فقه

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: «اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ سپس می گوید: «فسّرها رسول اللَّه والأئمّه من بعده بهذا الّذی تسمونه (الفقه) وهو الّذی سمّاه اللَّه شرکاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بین المفسرین خلافاً فی ذلک...»؛(۱۵۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی دانم...».

۱۷ – تکفیر متکلمین

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است.(۱۵۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفّار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متّهم کرد.

۱۸ – دیدگاه محمّد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمّد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می گوید: «وکثیر من أهل الزمان لا یعرف من الآلهه المعبوده إلّا هبل ویغوث ویعوق ونسراً واللات والعزّی ومناه!! فإن جاد فهمه عرف أنّ المقامات المعبوده الیوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبوحدیده ونحوهم منها»؛(۱۵۳) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث

و نسر و لات و عزّی و منات را نمی شناسند. اگر فهم درستی داشتند می فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این ها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو این ها، از قبیل عبادت همان بت ها است.»

وی می گوید: «شرک کفّار قریش دون شرک کثیر من الناس الیوم»؛(۱۵۴) «درجه شرک کفّار قریش، بسیار پایین تر از شرک مردم امروز است.»

او همچنین می گوید: «فإذا علمت هـذا وعلمت ما علیه أکثر الناس علمت أنّهم أعظم کفراً وشرکاً من المشرکین الّذین قاتلهم النبیّ صلی الله علیه وآله»؛(۱۵۵) «هنگامی که

این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآنند، می فهمی که کفر و شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبرصلی الله علیه وآله با آنان به قتال پرداخت.»

او در جایی دیگر می گوید: «لانکفّر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ ووضحت له المحجه وقامت علیه الحجه وأصرّ مستکبراً معانداً، کغالب ما نقاتلهم الیوم یصرون علی ذلک الاشراک ویمتنعون من فعل الواجبات ویتظاهرون بأفعال الکبائر والمحرمات...»؛ (۱۵۶) «ما تکفیر نمی کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می ورزند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می نمایند...».

مقصود ایشان از شرک ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این ها شرک به حساب می آیند.

نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

اشاره

از جمله کتاب های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجّه خاصّ مدارس و حوزه های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان هایی را برای کفر و غلوّ در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

نقد اوّل

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «إعلم رحمک اللَّه أنّ التوحید هو إفراد اللَّه بالعباده وهو دین الرسل الّذین أرسلهم اللَّه إلی عباده فأوّلهم نوح علیه السلام، أرسله اللَّه إلی قومه لمّا غلوا فی الصالحین وداً وسواعاً ویغوث ویعوق ونسراً...»؛(۱۵۷) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اوّل آنان نوح می باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...».

پاسخ

اوّلاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحلی است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیّت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرّک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آن ها همانند پرستش بت به حساب می آید. مگر نه این است که اعمال به نیات است و باید به نیّت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیّت چنین اشخاصی شرک و استقلال

در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرّک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

نقد دوم

ابن عبدالوهاب می گوید: «وآخر الرسل محمّدصلی الله علیه وآله وهو الّذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلی قوم یتعبّدون ویحجّون ویتصدّقون ویذکرون اللَّه ولکنّهم یجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم وبین اللَّه - یقولون: نرید منهم التقرب إلی اللَّه - ونرید شفاعتهم عنده؛ مثل الملائکه وعیسی ومریم وأناس غیرهم من الصالحین»؛(۱۵۸) «و آخرین پیامبر محمّدصلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می کرده و حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و ذکر خدای می گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزّوجلّ قرار می دادند و می گفتند: ما از آن ها قصد تقرّب به سوی خدای عزّوجلّ را داریم، و از آن ها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این ها از صالحان.»

پاسخ

اوّلاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفّار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می گوید: کفّار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند...!! سبحان اللَّه!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آن ها کسانی بودند که هر گاه گفته می شد: بگویید: «لا اله الاّ اللَّه» استکبار می کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلّی به پیامبری ایمان نداشتند. بت ها را عبادت می کرده و به یکدیگر ظلم می نمودند و همدیگر را می کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می دادند، آیا مطابق حرف محمّد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت

توجّه به وسائط و استغاثه به آن ها بود؟

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیّت الهی انجام نمی دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن ها نگریسته وآنان را مستقل در تدبیر می دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیّت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمّت می کند، از این جهت بوده که آنان بت های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن ها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می فرماید: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى ؛(۱۵۹) «... [دلیلشان این بود که این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند...».

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیّت خداوند چنین اعتقادی را در حقّ بت ها قایل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان درمورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخ و قرآن کریم، آنان قایل به تجسّد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند.

لذا خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ

قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛(۱۶۰) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!... .»

و نیز می فرماید: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَما مِنْ إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ»؛(۱۶۱) «آن ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست...».

نقد سوم

ابن عبدالوهاب می گوید: «فبعث اللَّه تعالی محمّداًصلی الله علیه وآله یجدّد لهم دینهم - دین إبراهیم - ویخبرهم أنّ هذا التقرب والإعتقاد محض حقّ اللَّه - تعالی - لایصلح منه شیی ء لغیره ولا لملک مقرّب ولانبیّ مرسل فضلاً عن غیرهما»؛(۱۶۲) «پس خداوند متعال محمّدصلی الله علیه وآله را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرّب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیّت ندارد؛ نه برای فرشته مقرّب و نه نبیّ مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

پاسخ

مسلمانان با تبرّک و توسّل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرّب به غیر خدا نمی جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرّب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرّب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسّل به افراد صالح سعی می کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ»؛(۱۶۳) «و وسیله ای برای تقرّب به او بجویید.»

و نیز می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً»؛(۱۶۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان

می یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می کند و اشاره به پشیمانی آن ها می کند می فرمایـد: آنان نزد پـدر خود یعقوب آمـده و گفتنـد: «یا أَبانَا اسْـتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ»؛(۱۶۵) «پـدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بوديم.»

اگر آمدن نزد واسـطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

نقد چهارم

او هم چنین می گویـد: «... وإلّا فهولآء المشـرکون - یعنی کفّار قریش - یشـهدون إنّ اللَّه هو الخالق وحـده، لاشـریک له، وانّه لایرزق إلّا هو، ولایحیی إلّا هو ولایمیت إلّا هو، ولایدبّر الأمر إلّا هو، وأنّ جمیع السـموات ومن فیهنّ والأرضـین السبع ومن فیها کلّهم عبیده وتحت تصرّفه وقهره...»؛(۱۶۶) «... وگرنه آن مشرکان؛ یعنی کفّار قریش گواهی می دادند که خداوند تنها خالقی است که شـریک و همتایی نـدارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسـی جز او نمی میرانـد و زنـده نمی کنـد، و نیز مدبّر این عـالم تنهـا اوست. و تمـام آسـمان هـا و هر کس که در آن ها است و زمین های هفت گانه و هر آن کس که در آن ها اسـت همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اويند.»

پاسخ

اوّلاً: معلوم نیست که مشـرکان در عصـر پیامبرصـلی الله علیه وآله توحیـد در خالقیّت را قبول داشـته اند. و اگر خداوند سـبحان دربـاره آنـان می فرمایـد: «وَلَئِنْ سَـأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمـاواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛(۱۶۷) «و اگر از آنـان سؤال کنی چه کسـی آسمان ها و زمین را خلق کرد؟ همه می گویند: خدا.»ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات اسـتفاده می شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت ها و وسائط دیگر به طور مسـتقل، مالک تصرّف در این عالم می باشـند، بدون این که تصـرفشان؛ اعم از رزق و نصـرت و... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداونـد سـبحان می فرمایـد: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً»؛(۱۶۸) «آن هایی را که غیر از خدا پرسـتش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

از این آیه استفاده می شود که مشرکان معتقد بودند

که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن ها را عبادت می کردند.

و نیز در آیه دیگر می فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ»؛(۱۶۹) «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می پندارید بخوانید! [آن ها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آن ها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «إنّ العباده شرعاً معناها الاتیان بأقصی الخضوع قلباً وقالباً، فهی إذن نوعان قلبیه وقالبیه، فالقلبیه: هی إعتقاد الربوبیه أو خصیصه من خصائصها کالإستقلال بالنفع أو الضرر ونفوذ المشیئه لمن اعتقد فیه ذلک. والقالبیه: هی الإتیان بأنواع الخضوع الظاهریه من قیام ورکوع وسجود وغیرها مع ذلک الإعتقاد القلبی، فإن أتی بواحد منها بدون ذلک الإعتقاد لم یکن ذلک الخضوع عباده شرعاً ولوکان سجوداً...»؛(۱۷۰) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد...».

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «إنّ هذا الإعتراف الّتی إعترف بها المشرکون قد أجاب عنها بعض العلمآء، وذکروا أنّ المشرکین إنّما إعترفوا بها من باب الإفحام والإنقطاع، ولیس من باب الإقتناع، ولو کانوا صادقین فی إعترافهم لأتوا بلوازم هذا الإعتراف. فلذلک

يأمر اللَّه نبيّه صلى الله عليه وآله أن يذكّرهم بلوازم هذا الإعتراف كما في قوله تعالى: (فقل أفلا تتقون) (قل أفلا تذكّرون) فكأنّ اللَّه عزّ وجلّ يوبّخهم بأنّهم كاذبون وأنّهم لايؤمنون باللَّه عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً...»؛(۱۷۱) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلاـ تتقون» و «افلاـ تذکّرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّوجلّ آنان را توبیخ می کند که در ادّعایشان دروغ می گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

حیات برزخی

توضیح

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسأله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و... شده است. عموم مسلمین قایل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می دانند. در حقیقت توجّه به اولیای الهی را به مانند توجّه به سنگ،

بی اثر و خاصیت می دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرّفی نیز نمی توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مساله زیربنایی می پردازیم.

فتواهای وهابیان

۱ – بن باز می گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است... .»(۱۷۲)

همو می گوید: «کثیری از اهل سنّت قایل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن ها منقطع گردیده است».(۱۷۳)

وی در جای دیگر می گوید: «... و امّا این که پیامبرصلی الله علیه وآله می بیند کسی را که بر او سلام می کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهدی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می گردد».(۱۷۴)

۲ – ناصرالدین البانی محدّث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البیّنات فی عدم سماع الأموات» می گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق های جاهلیت زندگی می کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این ها، به توهّم این که آنان صدایشان را می شنوند... روشن می شود».(۱۷۵)

ترکیب انسان از روح و جسم

اشاره

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می دهد و

می گوید: من انجام دادم، من زدم و...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می دهد و می گوید: قلب من، شکم من، قدم من و... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

۲ – هر یک از انسان ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟

۳ – گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتّی اعضای بدن خودش غافل باشد؛ امّا از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخررازی می گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافلم و این خودیت، همان نفس و روح است».(۱۷۶)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛(۱۷۷) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاصّ من داخل شو.»

همچنین می فرماید: «فَلَوْلا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ»؛(۱۷۸) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می نگرید.»

استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می شود که مرگ انسان،

پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می شود که گسترده تر از عالم مادی است:

۱ – خداوند متعال می فرماید: «اَللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذلِكَ لآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛(۱۷۹) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.»

۲ – همچنین می فرماید: «وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فِي سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»؛(۱۸۰) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند...».

از آیات دیگر استفاده می شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می شود؛ خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً»؛(۱۸۱) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

اگر شهدا نزد خدا زنده اند و روزی می خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد – و به دلیل آن که رسول نیز تابع

دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده اند، پس اینان نیز زنده اند و حیات برزخی دارند.

اگر کسی - همانند بن باز - بگوید: اینان زنده اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند.

در جواب می گوییم: خداوند درباره خود چنین می گوید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ»؛(۱۸۲) «و او با شماست هر جا که هستید.»

و می فرماید: «أَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛(۱۸۳) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.»

و می فرماید: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛(۱۸۴) «و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می فرماید: «يَعْلَمُ خائِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَما تُخْفِي الصُّدُورُ»؛(۱۸۵) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانیِ دل های مردم آگاه است.»

در روایات اسلامی به این موضوع مهمّ اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبرصلی الله علیه وآله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضدّ او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می گویید؟ پیامبرصلی

الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی...».(۱۸۶)

انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می شود و اصحابش او را ترک می کنند، صدای کفش آن ها را می شنود...».(۱۸۷)

متقی هندی به سند خود از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می آیند».(۱۸۸)

وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادّی

توضیح

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان ها در عالم مادی آنان را صدا می زنند می شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می کنند، به اذن خداوند متعال جواب می دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این مورد اشاره می کنیم:

الف) آیات

۱ – خداوند متعال در خصوص قوم صالح می فرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمِینَ * فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالَةَ رَبّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحِینَ»؛(۱۸۹) «پس زلزله ای بر آنان آغاز گردید تا آن که همه در خانه هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم ولکن شما ناصحان را دوست نمی دارید.»

۲ – درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت وگو بیان شده است.(۱۹۰)

۳ – در قرآن آمده است: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ»؛(۱۹۱) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟».

۴ – همچنین در آیات متعدّدی سلام بر انبیای گذشته کرده و می فرماید: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ»، «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ»، «سَلامٌ عَلی مُوسی وَهارُونَ»، «سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ» و «سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ»، از این آیات استفاده می شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته ها، سؤال ها،

و درودها را می شنوند، و جواب نیز می دهند.

شیخ محمود شلتوت می گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می ماند؛ کسی که بر او درود می فرستد می شنود، زائرین قبرش را می شناسد و لذت نعمت ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می کند».(۱۹۲)

شیخ الاسلام عزّالدین بن عبدالسلام در فتاوای خود می گوید: «ظاهر این است که میّت، زائر خود را می شناسد؛ زیرا ما امر شده ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی کند به خطاب کسی که نمی شنود...».(۱۹۳)

ب) روایات

۱ – پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی انگیزد تا جواب او را بدهد».(۱۹۴)

۲ – در روایت از پیامبرصلی الله علیه وآله ثابت شده که فرموده اند: مردگان صدای کفش تشییع کنندگان را می شنوند.(۱۹۵)

۳ – ابن قیّم جوزیه در کتاب «الروح» می گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می آیند می شناسد و از آمدنشان مسرور می شود».(۱۹۶)

۴ – ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد، و جواب سلامش را می دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود». (۱۹۷)

۵ – همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن

درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می دهد».(۱۹۸)

۶ – بیهقی از سعید بن مسیّب نقل می کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می گویید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می گوید: «وعلیکم السلام ورحمه اللَّه وبرکاته یا أمیرالمؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتام در آمدند. ساختمان هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟

سعید می گوید: مرده ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن ها پاره شد، موها ریخت، پوست ها از بدن جدا شد، حدقه ها بر صورت ها ریخت و از بینی ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم...».(۱۹۹)

ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می کنند؟ می گوید: «همین که کسی به زیارت میّت می آید، می گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی شود».(۲۰۰)

۷ – بخاری و مسلم نقل کرده اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می شنود».(۲۰۱)

۸ – ابوهریره می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله هر گاه به قبرستان می رفت، با اهل قبور این چنین سخن می گفت: «السلام علیکم أهل الدیار

من المؤمنين والمسلمين، وإنّا إن شآء اللَّه بكم لاحقون، أسأل اللَّه لنا ولكم العافيه».(۲۰۲)

۹ - ابن عباس می گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی دانست آنجا قبر مرده ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است».(۲۰۳)

حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب های حدیثی اهل سنّت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده اند و نماز می گزارند».

این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد»(۲۰۴) و علامه مناوی در «فیض القدیر»(۲۰۵) نقل کرده، و البانی(۲۰۶) نیز آن را تصحیح نموده است.

۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است».(۲۰۷)

۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!».(۲۰۸)

۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را به سبب همهمه ای که از قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت.(۲۰۹)

۵ - همو از سعید بن مسیّب نقل می کند که در

ایـام حرّه، صـدای اذان را در وقت هـای نمـاز از قبر رسول خداصـلی الله علیه وآله می شـنیدم؛ در حالی که مسـجد از جمعیّت خالی بود.(۲۱۰)

۶ – حافـظ هیثمی به سـند صـحیح از ابوهریره نقـل می کنـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «قسم به کسـی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حَکَمِ عادل فرود می آید؛ و صلیب را می شکند، خوک را می کشـد، اصـلاح ذات البین می کنـد، کینه و عداوت را از بین می برد و مال عرضه می کند، ولی کسـی قبول نمی کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمّد! من او را جواب گویم».(۲۱۱)

۷ – حافـظ هیثمی بـه سـند صـحیح از عبـداللَّه بـن مسـعود روایـت کرده که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمـود: «حیـاتی خیر لکم تحـدثون ویحـدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت اللَّه و ما رأیت من شرّ اسـتغفرت اللَّه لکم»(۲۱۲)؛«حیـات من برای شـما بهتر است، حـدیث می گوییـد و حـدیث می شـنوید. و وفات من برای شـما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می شود و هر چه از اعمال خیر ببینم خدا را بر آن شـکر می گویم، و آنچه از اعمال شـر ببینم برای شـما استغفار می نمایم».

حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التثریب» نقل می کند که: «سند آن خوب است.»(۲۱۳)

و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» می گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است».(۲۱۴)

و نیز مناوی در «فیض القدیر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده اند.(۲۱۵)

تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای

الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است.(۲۱۶)

۸ – یوسف بن علی زنانی، از زنی هاشـمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می کند: برخی از خادمان، او را اذیت می کردنـد. آن زن به پیامبرصـلی الله علیه وآله پنـاه آورد. زن می گویـد: از داخل روضه شـنیدم که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: من الگوی تو در صـبرم و بایـد صبر کنی. بعـد از چنـد روز مشـکل برطرف شـد و آن خـدمه هـا که مرا اذیت می کردند، از دنیا رفتند.(۲۱۷)

۹ – بیهقی در کتاب «دلائل النبوه» می گوید: «در حدیث صـحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «اتیت علی موسی لیله أسری بی عند الکثیب الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛(۲۱۸) «در شب معراج بر موسی کنار کثیب احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود.»

۱۰ – ابوهریره از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «...ولئن قام علی قبری فقال یا محمّد لأجیبنّه»؛(۲۱۹)«...و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمّد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

کرامات اولیا در عالم برزخ

حـاکم نیشـابوری از ابن عبـاس نقـل می کنـد: پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله نشسـته بود و اسـماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبرصـلی الله علیه وآله جواب سـلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند...».(۲۲۰)

قاضی سُبکی می گوید: «تصرّف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال

آنان را مشرّف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است».(۲۲۱)

حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیّه می گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیّت می کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند». (۲۲۲)

روایت شده که عبداللَّه بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت.

خلال در کتاب «القرائه عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذاردند، بگو: «بسم اللَّه و علی سنّه رسول للَّه» آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبداللَّه بن عمر چنین می گفت.(۲۲۳)

حسن بن صباح زعفرانی می گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد.(۲۲۴)

خلال از شعبی نقل می کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می رفت بر قبر او رفت و آمد می کردند و قرآن می خواندند.(۲۲۵)

حسن بن جروی نقل می کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم.(۲۲۶)

شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب

دیدم که بر بالای قبرش با خوشـی نشسته بود و می گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم.(۲۲۷)

نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... .(۲۲۸)

مفضّل بن موفّق می گویـد: من مکرّر به زیارت قبر پـدرم می آمـدم، روزی به دلیل کاری که داشـتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیـدم که می گفت: ای فرزنـدم! چرا به زیارت من نیامـدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می آیم می دانی؟ پـدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می کنی تا بر قبرم می نشینی دائماً تو را نظاره می کنم تا برگردی.(۲۲۹)

به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می دهند».(۲۳۰)

ابن قیّم جـوزیّه می گویـد: «شاهـد این مطلب آن است که از روزگـاران قـدیم تـا کنـون مردم بر مردگانشـان در قـبر تلقین می خواننـد، و اگر مردگان صدای آنان را نمی شـنیدند و از آن نفع نمی بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده ای مترتّب نمی شد.(۲۳۱)

از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد.(۲۳۲)

سیوطی در کتاب «شـفاء الصـدور» می گویـد: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلـف و سه نفر از ائمه فقه قایـل انـد به این که ثـواب قرائت قرآن به مرده می رسـد، بر خلاـف امـام شـافعی که بـا این مسـئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می فرماید: «وَأَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلّا

ما سَعی .

ولی دیگران در جواب این استدلال می گویند:

اوّلاً: آیه منسوخ است به آیه: «وَالَّذینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ»؛(۲۳۳) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می شوند.

ثانیاً: آیه مخصوصِ قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است.

ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، امّا مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می شود، به او می رسد.

رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه های دیگر به مرده عنایت کند.

خامساً: لام در «للانسان» به معنای «عَلی است، که شامل ضرر می شود نه نفع.(۲۳۴)

بهره مندی اموات

اشاره

از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می رسد.

۱ – آیات

خداوند متعال می فرماید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ»؛(۲۳۵) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می طلبند که ای پروردگار! علم و رحمت بی منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.»

همچنین می فرماید: «تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ...»؛(۲۳۶) «نزدیک است که آسمان ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.»

در آیه ای دیگر می فرماید: «وَالَّذِینَ جآؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ...»؛(۲۳۷) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند، دائم در دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

۲ – روایات

همچنین از روایات استفاده می شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می فرستند بهره مند می شود.

بخاری و مسلم از عایشه نقل می کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده اش روزه باشد، ولیّش از طرف او روزه بگیرد».(۲۳۸)

از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از

دنیا رفته و برعهده اش یک ماه روزه است، آیا می توانم از طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود».(۲۳۹)

در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری، از طرف او حجّ انجام ده.(۲۴۰)

عطاء بن رباح نقل می کند که شخصی به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا می توانم از طرف مادرم – که از دنیا رفته است – بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می برد؟ فرمود: آری.

سعد بن عباده به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می برد؟ فرمود: آری.

ابوهریره نقل می کند که شخصی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفّاره گناهانش می شود؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... .(۲۴۱)

بررسی اشکالات وهابیان

اشکال اوّل

همان گونه که در فتواهای وهابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می کنند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع

برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباطشان با این عالم قطع می شود، برکتی به آن ها از دنیا نمی رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی دهند.

پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی برد.

به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمراری باشد، همانند موارد سه گانه ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد.(۲۴۲)

اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می شود که اموات چیزی نمی شنوند. خداوند متعال می فرماید: «فَإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرینَ»؛(۲۴۳) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.»

در آیه ای دیگر آمده است: «وَما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَلاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ»؛(۲۴۴) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

پاسخ

اوّلاً: ممکن است که آیه ناظر به اجسادی باشد که در قبرهاست؛ زیرا آن ها تبدیل به خاک می شوند و چیزی درک نمی کنند.

ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می شنوند، ولی از آن ها نفع نمی برند، همان گونه که اهل قبور کلام شما را می شنوند، ولی از آن نفع نمی برند؛ زیرا وقتش گذشته است.

ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه «وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ» می گوید: «آیه دلالت دارد بر کافری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره مند شود، همان گونه که نمی توانی به کسانی که در قبرند چیزی

بشنوانی به طوری که نفع برند.

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ» می گوید: «مراد از آیه نفی اهلیّت سماع است؛ به این معنی که قلب های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی توانی حقایق

را به آنان برسانی، همان گونه که در اموات نیز چنین است».(۲۴۵)

حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: «وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ» می گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی برند. آن گاه از «تفسیر صابونی» نقل می کند که مقصود از آیه این است: «همان گونه که امواتِ کفّار از هدایت و دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله بی بهره اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی برند.(۲۴۶)

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی می گوید: ای پیامبرصلی الله علیه وآله تو نمی توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن ها از حق اعراض کرده اند.(۲۴۷)

سنّت و بدعت

اشاره

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوای وهابیان پی می بریم که بسیاری از اعمالی که در بین مسلمانان سنّت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می شود؛ این نیست مگر به جهت تحجّر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

فتاوای وهابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می بریم که تعجّب انسان را برمی انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می گذاریم.

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «توسّل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حقّ فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیایت یا به جاه فلان ولیّ ات یا به فلان بنده ات یا به حقّ فلان یا به برکت فلان از تو می خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است...».(۲۴۸)

۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلوّ در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولیّ امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده

خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود...».(۲۴۹)

۳ - صالح بن فوزان می گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولیّ است اگر مقصود از آن، تبرّک به این تربت و تقرّب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرّب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجدالأقصی قرار داده، این بدعت در دین است...».(۲۵۰)

۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می آید».

۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن هایی که برتری داده شده اند...».(۲۵۱)

۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «برپایی مراسم برای کسانی از انبیا و صالحان که از دار دنیا رحلت کرده اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودی ها و برداشتن عَلَم ها و قرار دادن چراغ ها و شمع ها بر روی قبر آنان و ساختن قُبه ها و مساجد بر روی ضریح های آنان یا پوشاندن روی آن ها یا مثل این اعمال، جایز نیست؛ زیرا

تمام آنچه که ذکر شد از بدعت هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبرصلی الله علیه وآله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبرصلی الله علیه وآله گواهی داده که بهترین قرن ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند...».

۷ – شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت هایی است که در دین حادث شده است».(۲۵۲)

عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوایش همین فتوا را صادر کرده است.(۲۵۳)

۸ – شیخ ابن عثیمین می گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است...».(۲۵۴)

او هم چنین می گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیرمشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک تر است تا مباح بودن».(۲۵۵)

۹ – شورای دایمی وهابیان می گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ های برقی بر بالا- یا اطراف آن ها یا بالای مناره ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت ها، تشبیه به کفّار است همان طور که آنان نسبت به معابد و کنیسه های خود انجام می دهند، و حال آن که

پیامبرصلی الله علیه وآله از تشبّه به کفّار در اعیاد و عباداتشان نهی کرده است».(۲۵۶)

۱۰ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می آید، و هر بدعتی ضلالت است».(۲۵۷)

۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می گوید: «از جمله بدعت هایی که کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله انجام می گیرد، زیاد تردّد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می شود، برود و سلام بر حضرت کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است... و نیز از جمله بدعت ها، گریه کردن در کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب است... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله انجام می گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار برحذر داشت».(۲۵۸)

۱۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرّک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبرصلی الله علیه وآله نرسیده است».(۲۵۹)

۱۳ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «... توجّه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرّک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از

انواع شرک به حساب می آید، و نیز شبیه به رفتار کفّار در جاهلیّت اولی نسبت به بت هایشان است... .»(۲۶۰)

۱۴ – ابن عثیمین می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی دادند».(۲۶۱)

۱۶ – ابن عثیمین می گوید: «و امّا اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع خرما و گوشت، همگی از بدعت هایی است که سزاوار است بر انسان که آن ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه سرایی و گریه و حزن می شود و از مرده چنان یاد می شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می دهند، نصیحت می کنم که به سوی خداوند عزّوجلّ توبه کنند...».(۲۶۲)

۱۷ – ابن عثیمین می گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است». (۲۶۳)

۱۸ – او هم چنین می گوید: «و امّا اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت ها به حساب می آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه سرایی به حساب می آید... و نوحه سرایی – آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می دانند – از گناهان بزرگ به حساب می آید...».(۲۶۴)

۱۹ – او در جای دیگر می گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت ها به حساب می آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و

مال، قرائت قرآن می کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی تواند موجب تقرّب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنـابر این عمـل او ضایع شـده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی آیـد، لـذا بایـد از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می آید».(۲۶۵)

۲۰ – شورای دایمی وهابیان می گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیّت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست».(۲۶۶)

۲۱ – عبدالعزیز بن باز می گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله و از اصحابش و نیز از سلف صالح ثابت نشده که هیچ نوع برنامه ای را برای مرده گرفته باشـند، نه هنگـام وفـاتش و نه بعـد از یـک هفته یـا چهـل روز یـا یکسال بعـد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بـدعت و عادت قبیحی است که نزد قـدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس بایـد مسـلمانانی را که این برنامه ها را می گیرنـد نصـیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امیـد است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت هایی در دین و مشابهت با کفّار وجود دارد...».(۲۶۷)

۲۲ – در فتوای دیگر می گویـد: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهنـدگان، اصل و اساسـی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیّت است. پس بر تعزیت دهنـدگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کننـد، نه در روز اوّل و نه روز سوم

و نه چهارم...».(۲۶۸)

۲۳ – شورای دایمی وهابیان می گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میّت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه (رض) ثابت نشده است...».(۲۶۹)

۲۴ – شورای دایمی وهابیان می گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبرصلی الله علیه وآله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است...».(۲۷۰)

۲۵ – ابن عثیمین می گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنّت نمی دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنّت کنند...».(۲۷۱)

۲۶ – ابن فوزان می گوید: «واجب است انکار تلقین میّت؛ زیرا این عمل بدعت است».(۲۷۲)

۲۷ – شورای دایمی وهابیان می گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست».(۲۷۳)

۲۸ – ابن عثیمین می گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است».(۲۷۴)

۲۹ – او نیز می گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میّت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنّت نیست، بلکه بدعت می باشد».(۲۷۵)

۳۰ – شورای دایمی مفتیان وهابیان می گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا اله الاّ اللّه هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است».(۲۷۶)

۳۱ – ابن عثیمین می گوید: «کسانی که به پرده های کعبه می چسبند و زیاد دعا می خوانند، برای عملشان در سنّت اصل و اساسی نیست؛

بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند».(۲۷۷)

۳۲ – ابن فوزان می گوید: «بدعت هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیّت در نماز است، به این که بگوید: نیت می کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب نمی آید... و جایگاه نیّت در قلب است، نیّت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معیّن را به صورت تنهایی بگوید...».(۲۷۸)

۳۳ – شورای دایمی مفتیان وهابی می گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنّت های اسلامی به حساب نمی آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه های شرک به خدا به حساب می آید. بنابر این سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد...».(۲۷۹)

۳۴ – ابن عثیمین می گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است». (۲۸۰)

۳۵ – عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت اسلامی نمی دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست».(۲۸۱)

۳۷ – ابن عثیمین می گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته اند، چیزی از سنّت نمی دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم

امروزه هنگامی که وارد مجلسی می شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می کنند، این عمل آن گونه که من می دانم مشروع نیست».(۲۸۲)

۳۸ - ابن عثیمین می گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنّت مشروعی است، سزاوار نمی باشد».(۲۸۳)

۳۹ - شورای دایمی مفتیان وهابی می گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یاغیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می باشد».(۲۸۴)

۴۰ - ابن عثیمین می گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق اللّه العظیم» غیر مشروع بوده و سنّت به حساب نمی آید، لذا بر انسان سنّت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق اللّه العظیم» بگوید».(۲۸۵)

۴۱ - شورای دایمی مفتیان وهابی نیز می گویند: «گفتن «صدق اللّه العظیم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است».(۲۸۶)

تحجّر وهابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجّرانه و بسیط دارند درصدد برآمده اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ در حالی که نمی دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می دهند. آنان گمان می کنند که برای هر امر شرعی باید نصّی خاص از جانب شارع رسیده

باشـد، وگرنه داخـل در مفهوم «بـدعت» می شود. آنـان گمان می کننـد که شـریعت اسـلامی عقیم بوده و دربردارنـده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکّر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانـد، و از این طریق مسـلمانان موحّـد را به انواع تهمت هـا متّهم سـاخت. بـا این که خودش قایل است به این که عادت بشـر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلّیت و عدم منع است.

او می گویـد: «فالأصـل فی العبـادات لا یشـرع منهـا إلّا ما شـرّعه اللَّه، والأصل فی العادات لایحظر منها إلّا ما حظّره اللَّه»؛(۲۸۷) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریع کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.»

وهابیان و پیروان محمّد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از اسـتادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسـلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در «دائره المعارف الاسـلامیه» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشـرفت داشـته و مردم در مقابل آن دو دسته شده اند: برخی به طور بسـته با آن برخورد می کننـد، و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسـته اوّل به طور خاص حنابله می باشـند که نماینده آنـان امروزه وهّابیاننـد. ایـن گروه می گوینـد: بر هر مـؤمنی واجـب اسـت کـه از رفتـار و کردار پیشـینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم

خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده اند».(۲۸۸)

نمونه هایی از انحراف فکری

در ابتـدای بحث به نمونه هـایی از فتـاوای وهابیـان در توسـعه مفهوم بـدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه هایی دیگر از این نوع برداشت های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می کنیم:

۱ – غزالی می گویـد: «روایت شـده که شخصـی به ابـوبکر بن عیّاش گفت: چگـونه صـبح کردی؟ او جوابش را نـداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن».(۲۸۹)

۲ – ابن الحاج می گوید: «علمای مارحمه الله – از پنکه ها منع کرده اند؛ زیرا قرار دادن آن ها در مساجد بدعت است».(۲۹۰)

۳ – او نیز می گویـد: «پهن کردن بساط و سـجّاده قبل از آن که افراد نمازگزار وارد مسـجد شوند، از بدعت هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند...».(۲۹۱)

ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق

وهابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده اند که مهمترین آن ها عبارت است از:

۱ – حدیث بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ»؛(۲۹۲) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.»

۲ – در روایتی دیگر مسـلم از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو ردّ»؛(۲۹۳) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.»

۳ – از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «علیکم بسنّتی وسنّه الخلفآء الراشدین المهدیّین من بعدی، تمسّکوا بها وعضّوا علیها بالنواجذ، وإیّاکم ومحدثات الأمور، فإنّ کلّ

محدثه بدعه، وكلّ بدعه ضـلاله»؛(۲۹۴) «بر شـما باد به سنّت من و سنّت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنّت تمسک کرده و محکم آن را نگه داریـد، و بپرهیزید از اموری که حادث می شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.»

۴ – و نیز استدلال می کننـد به آنچه در خطبه پیامبرصـلی الله علیه وآله در روز جمعه آمـده که می فرمود: «أمّـا بعـد، فإنّ خیر الحدیث کتاب اللّه، وخیر الهدی هدی محمّدصـلی الله علیه وآله، وشرّ الأمور محدثاتها وکلّ بدعه ضلاله»؛(۲۹۵) «امّا بعد؛ پس همانا بهترین حـدیث، کتاب خـدا و بهترین هـدایت، هدایت محمّدصـلی الله علیه وآله است و بدترین امور، نوآوری ها است و هر بدعتی ضلالت است.»

۵ – گاهی می گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبّد به عباداتی که از پیامبرصـلی الله علیه وآله و یا از صـحابه نرسـیده، جایز نیست».

۶ – گاهی می گویند: «این اعمال تشبّه به کفّار است و هر کس به قومی تشبّه پیدا کند از جمله آنان است».

پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادلّه می گوییم:

اوّلاً: تمام امت اسـلامی با هر فرقه و گروه و مـذهبی که هسـتند، به کبرای کلّی که همان حرمت بـدعت گذاری در دین اسـت اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرّم به حساب می آید یا خیر؟

ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است.

ثانیاً: در مورد حدیث سوّم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد.

ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می کنیم، قصد و نیّت انتساب

به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود.

رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنّت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن ها بی توجّهی کرده اند.

خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می گوییم: عملی را به قصد و نیّت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده اند، بدین نیّت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می دهند.

سادساً:برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی برآن از جانب شارع وارد نشده ولی می توان آن ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد.

سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که مطلق تشبّه به کفّار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفّار، انسان را در زمره آنان قرار می دهد که از خصوصیات آن ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و... .

این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصّل شرح و تفصیل داده ایم.

ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن ها اشاره شده است و از آنجا که سنّت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می توان آن ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

سنّت در لغت و اصطلاح

سنّت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه و غُرَف. واژه سنّت در قرآن

کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلًا»؛(۲۹۶) «این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنّت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می فرماید: «فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِینَ».(۲۹۷)

مقصود از سنّت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنّت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امّتی را بعد از امّتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. امّا سنّت امت ها این بوده است که «جز عده ای» پیامبران الهی را تکذیب می کردند، و راه معصیت و طغیان را بر می گزیدند، و خود را مستوجب سنّت الهی دیگری؛ یعنی سنّت مجازات الهی می کردند، که نتیجه اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می فرماید: «وَما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جآءَهُمُ الْهُدی وَیَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ اِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الأَوَّلِینَ»؛(۲۹۸) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنّت [خداوند در مورد عذاب] پیشینیان، درباره آنان [نیز] به کار رود».(۲۹۹)

در احادیث معصومین علیهم السلام سنّت به دو معنا به کار رفته است:

الف) آنچه را پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد.

سنّت در این کاربرد، معنای گسترده ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می شود.

ب) کاربرد دیگر سنّت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنّت با کتاب ذکر شده، مقصود سنّت به معنای اوّل است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شی ء إلّا وفیه کتاب أو سنه»؛(۳۰۰) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنّت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنّت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنّت همین معناست.

معنای دوم سنّت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهّره للفم»؛(۳۰۱) «مسواک کردن از سنّت است و دهان را پاک می کند.»

و نیز آمده است: «من السنه أن تصلّی علی محّمد وأهل بیته فی کلّ جمعه ألف مرّه»؛(۳۰۲) «از سنّت است که بر محمّد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.»

سنّت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم.

همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنّت به شمار می رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنّت خواهد بود. راه اثبات سنّت، نقل است که دو گونه می باشد: متواتر و غیر متواتر.

نقل متواتر افاده علم می کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست.

و نقـل غیر متواتر نیز دو گونه است: گـاهی بـا قراینی همراه است که مفیـد علم است؛ در این صورت نیز در حجیّت آن سـخن نیست، امّا اگر با قراین مفیـدِ علم، همراه نباشـد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجّیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

بدعت در لغت

بـدعت در لغت به معنـای کـار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه ای گفته می شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعـل باشـد. «بـدیع» به معنـای کـار یـا چیزی نو و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداونـد به کار رود به معنای این است که خداونـد جهان را بدون اسـتفاده از ابزار و بدون ماده پیشـین و بدون این که از کسـی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است.(۳۰۳)

واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنّت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنّت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إنّما الناس رجلان متبع شرعه ومبتدع بدعه»؛(۳۰۴) «افراد دو گونه اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت گذار در دین.»

در جـای دیگر پیـامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله دربـاره نبوت فرموده است: «أظهر به الشـرائع المجعوله، وقمع به البـدع المدخوله»؛(۳۰۵) «خداونـد به واسـطه پیامبرصـلی الله علیه وآله شـریعت هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.»

و در جای دیگر فرموده است: «ما أحـدثت بـدعه إلّا ترک بها سـنه»؛(۳۰۶) «هیـچ بـدعتی حادث نشد مگر این که به سـبب آن سنتی ترک گردید.»

بدعت در اصطلاح

فقها و محدّثان، بدعت را به گونه های مختلف تعریف کرده اند که نمونه هایی از آن ها را یادآور می شویم:

۱ – ابن رجب حنبلی می گوید: «البدعه ما أحدث ممّا لا أصل له فی الشـریعه یدلّ علیه، أمّا ماکان له أصل من الشـرع یدلّ علیه فلیس ببدعه شرعاً، وإن کان بدعه لغه»؛(۳۰۷) «بدعت، امر حادثی است که

برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.»

۲ – ابن حجر عسقلانی می گوید: «البدعه ما أحدث ولیس له أصل فی الشرع، وما کان له أصل یدلّ علیه الشرع فلیس ببدعه»؛ (۳۰۸) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.»

۳ – سید مرتضی رحمه الله می گوید: «البدعه زیاده فی الدین أو نقصان منه من إسناد إلی الدین»؛(۳۰۹) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.»

۴ – علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «البدعه فی الشرع ماحدث بعد الرسول ولم یرد فیه نصّ علی الخصوص، ولا یکون داخلاً فی بعض العمومات»؛(۳۱۰) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.»

مفاد تعریف های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنّت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنّت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنّت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذه واقع نمی شود.

یادآور می شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است،

و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی رود.

تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است.

برخی چنان دائره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده اند که به اتّهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متّهم به کفر نموده اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریع مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیّت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریع وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ».(۳۱۱)

علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می کردند، و مردم آنان را اطاعت می نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود.(۳۱۲)

همچنین درباره نصارا می فرماید: «وَرَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ...»؛(۳۱۳)

«و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم...».

در روایات نیز بدعت با شدّت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «کلّ بدعه ضلاله، وکلّ ضلاله فی النار»؛(۳۱۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد:

۱ - کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوه خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمّت نسبت های ناروای مشرکان می فرماید: «قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللَّهِ تَفْتَرُونَ»؛(۳۱۵) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می بندید.»

و نیز می فرماید: «فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً...»؛(۳۱۶) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستان خود می نویسند، آن گاه آن را به خدا نسبت می دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند...».

۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند: «... من دعا إلی ضلاله کان علیه من الإثم مثل آثام من یتّبعه لاینقص ذلک من آثامهم شیئاً»؛(۳۱۷) «... هر کس که

دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد.

۳ – نبودِ دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می شود:

الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند.

ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماتی است که در آن، شریعت در لسان أدله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عمومات ادله است و از بدعت خارج می گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...».(۳۱۸) اگر در این زمان کشور مسلمانی درصدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است.

و نیز در صحیح

بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد».(۳۱۹) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسایلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می شمرند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عمومات ادلّه امثال قول خداوند متعال: «وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»، و دیگر ادله است.

نمونه هایی از عمومات قرآنی

همان گونه که اشاره شد در قرآن کریم عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که انسان می تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه هایی از این عمومات قرآنی اشاره می کنیم:

۱ - خداوند سبحان می فرماید: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(۳۲۰) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم .»

۲ - «وَذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللَّهِ»؛(۳۲۱) «و ایّام اللّه را به آنان یاد آور.»

۳ - «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛(۳۲۲) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

۴ - «وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ»؛(۳۲۳) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده ات قوّی گردد.»

۵ -

«وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(۳۲۴) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

۶ - «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ *رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ...»؛(۳۲۵) «[این چراغ پرفروغ در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] ؛ خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا غافل نمی کند...».

این ها اطلاقات و عموماتی است که می توان از آن ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد.

۷ - «وَإِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»؛(۳۲۶) «هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

از اطلاق آیه فوق استفاده می شود که انسان می تواند با هر وسیله ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد.

۸ - «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»؛(۳۲۷) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفّار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولکن می توانیم با تمسّک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم.

۹ - «تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی وَلا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ»؛(۳۲۸) «[همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم

تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدّی همکاری ننمایید.»

تعاون و کمک هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معیّنی بوده ولی در این عصر و زمان دائره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

نمونه هایی از عمومات حدیثی

برخی از عمومات و اطلاقات حدیثی است که می توان به آن ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «...وأحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛(۳۲۹)«و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.» می دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبّت درباره آنان است.

۲ –و نیز فرمود:«طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم»؛(۳۳۰) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

۳ – و نیز فرمود: «إنّ افضلکم من تعلّم القرآن وعلّمه»؛(۳۳۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.»

از اطلاق این ادله استفاده می شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلّم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عمومات و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می کردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – طبرانی نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می خواند. او در نمازش این گونه دعا می خواند: «یا من لا تراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لا تغیّره الحوادث و...». پیامبرصلی الله علیه وآله شخصی را موکّل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبرصلی الله علیه وآله تکّه طلایی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن گاه فرمود: آیا می دانی که برای چه

ایـن طلاـ را به تـو بخشـیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رَحِمی که بین من و شـما است. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمـود: «إنّ للرحم حقّاً، ولکنّی وهبت لک الـذهب لحسن ثنائک علی اللَّه»؛(۳۳۲) «همانـا برای رحم حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.»

آنچه که در ادله قرآنی و حـدیثی رسـیده، اشـاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شـده است، ولی این شـخص اعرابی به واسـطه برخی از اطلاقات و عمومات ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات هایی از ناحیه خود با خـدا داشت، و پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز آن ها را تأیید کرده است.

از اینجا استفاده می شود که تطبیق کلّیات عمومات و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲ - احمـد بن حنبـل از انس نقـل کرده که گفت: «نماز برپا شـد، مردی با سـرعت آمـد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حـالی که نفس نفس می زد، در آن حـال گفت: «الحمـد للَّه حمـداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه»، چون رسول خداصـلی الله علیه وآله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أیّکم المتکلّم»؛ کـدامین از شـما چنین سـخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضـرت فرمود: «أیّکم المتکلّم، فإنّه قال خیراً...»؛(۳۳۳) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.»

این سخن را گرچه از شخص پیامبرصلی الله علیه وآله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله

این مصداق را از آنجا که تحت عمومات و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می شود که حمل مطلقات و عمومات بر مصادیق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است.

احمد بن علی منجور مالکی می گوید: «البدعه... الّتی لاتدخل تحت الاصول والقواعد العامه للشریعه»؛(۳۳۴) «بدعت...چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی شود.»

شمولیّت و عمومیّت تشریع اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می تواند تا روز قیامت پاسخ گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می فرماید:«مافَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ»؛(۳۳۵)«ما هیچ چیز را دراین کتاب فروگذار نکردیم.»

و نیز می فرماید: «وَکُلَّ شَیْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِیلاً»؛(۳۳۶) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.»

و نیز می فرماید: «وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَهُدیً وَرَحْمَهً وَبُشْری لِلْمُسْلِمِینَ»؛(۳۳۷) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در خطبه ای که در حجهالوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می کند شما را از آن نهی کردم...».(۳۳۸)

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که

تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان ها است.

پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریک مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه ها و عصرها و زمان ها است.

وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مساله توسعه در حلّیت و گسترش دایره حلیّت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیّت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد.

خداوند متعال می فرماید: «وَما کُنّا مُعَذِّبِینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً»؛(۳۳۹) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.»

و نیز می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها»؛(۳۴۰) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.»

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت ها و مباحات الهی اعراض می کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم».(۳۴۱)

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ»؛(۳۴۲) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را

حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی در قیامت، خالص [برای مؤمنان خواهد بود.»

و به جهت توسعه در جانب حلّیت است که ملاحظه می کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیایشان به هلاکت افتادند».(۳۴۳)

این ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می فرماید: «یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»؛(۳۴۴) «خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.»

و نیز می فرماید: «یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً»؛(۳۴۵) «خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله بنابر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفیّت و تسامح در دین مبعوث شده ام».(۳۴۶)

بدعت حَسن و قبیح از نظر اهل سنّت

از بحث های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنابر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنّت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده اند.(۳۴۷)

تقسیم بدعتِ مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع

حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبغوض شارع است.

اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می گوینـد: اصـل اوّلی در افعـال و عادات، حلیّت و برائت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خـداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید: «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ»؛(۳۴۸) «بگـو ای پیـامبر در احکـامی کـه بـه من وحی شـده، چیزی که برای خورنـدگان طعام حرام باشد نمی یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.»

دکـتر یوسـف قرضـاوی می گویـد: «اوّل مَبـدئی کـه اسـلام آن را تقریر کرده، آن است که اصـل اوّلی در اشـیاء و منـافعی که خداونـد خلق کرده، حلیّت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نصّ صـریح صـحیح از شـارع بر تحریمش رسـیده باشد...».(۳۴۹)

نقدِ میزان بودن فعل سلف

اشاره

انسان وقتی به فتاوای وهابیان مراجعه می کند پی می برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده اند، دلیلشان این است که سلف صالح آن را انجام نداده اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله می گوید: «... این کاری است که سـلف و پیشینیان انجام نداده اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از مـا سـزاوارتر به انجـام آن بودنـد؛ زیرا آنان محبّت بیشتری از ما به رسول خداصـلی الله علیه وآله داشـتند و از ما بیشتر پیامبرصلی الله علیه وآله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای

خیر حریص تر بودند».(۳۵۰)

او در جایی دیگر می گوید: «و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اوّل جمعه از رجب، یا هشتم شوّال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند». (۳۵۱)

ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیّتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است».(۳۵۲)

پاسخ

اوّلاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدری از مصادر تشریع به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جوّ سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت

گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیهات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قایلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معیّن و محدودی را به دست بدهند تا هویّت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریع در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجّه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الأمر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیّت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...».(۳۵۳)

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجّت و مصدر تشریع می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریع که می تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج شود، باید از مصونیّت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّری ممکن نیست.

ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیّت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیّت های خاصّی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معیّن کرد. دین بالاتر از

هر عرفیّتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می توانـد هدایت عموم بشـر را برعهده گرفته تا به سـعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجـا که عرف عمومی انسـان در بردارنـده ابعـاد تغییر و تحوّل و اختلاـف و پیشـرفت است، لـذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسـان مـورد تـوجّه و اهتمـام شـریعت اسـلامی بـوده و از احـترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شـارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است.

کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سـلف نسـبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریع اسلامی انجام داده اند.

بیشتر امور شـرعی که حادث می شود و انسان مسـلمان با آن ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیّت است؛

خاصـیّت اوّل: چیزی است که مـا می توانیم بر آن عنوان «جـانب شـرعی امر حـادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصـل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریع.

خاصـیّت دوم: چیزی است که مـا از او به «جـانب عرفی در امر حادث» یاد می کنیم، که عبارت است از شـکل عمل مشـروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف ها و تقالید رایج در مجتمع ها، تغییر و

اختلاف پیدا می کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیّت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می دهند، ولی آن ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجّه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیّت ها، روش های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شرعیّت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی توان ادّعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنابر نقلی مستحبّی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی تواند فعل سلف میزان مشروعیّت اعمال ما قرار

گیرد.

مصادیق واقعی بدعت

توضیح

در تعریف بـدعت و بیان مفهوم اصـطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصـطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیـاده یـا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصـلی عام یا خاص برای آن در دین و شـریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصـطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سـیره خلفا در همان عصـر سـلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می توان برای آن نمونه ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) بدعت های خلیفه اوّل

۱ - تشکیل سقیفه ۲ - وصیت ابوبکر به خلافت عمر

۳ - حذف سهم مؤلفه قلوبهم ۴ - حذف سهم ذوی القربی ۵ - انکار ارث گذاشتن انبیا

۶ - قتال با مانعینِ اعطای زکات به دستگاه خلافت ۷ - منع تدوین سنّت و...

ب) بدعت های خلیفه دوم

۱ - جلوگیری از به جـای آوردن حـجّ تمتع واقعی ۲ - نهی از متعه زنـان ۳ - اضـافه کردن «الصـلاه خیر من النوم» در اذان ۴ - حذف «حیّ علی خیرالعمل» از اذان و اقامه ۵ - اجرای سه طلاق در یک مجلس ۶ - نماز تراویح ۷ - عول در فرائض ۸ - ارث جد با برادران ۹ - منع از توریث عجم ۱۰ - ارث دایی با پسر خاله ۱۱ - فروش ام ولد

۱۲ - نهی از به جـای آوردن نمـاز در صـورت نبود آب ۱۳ - نهی از گریه بر امـوات ۱۴ - حـد معیّن کردن برای مهریه ۱۵ - تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش و...

ج) بدعت های عثمان

۱ - پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود

۲ - اتمام نماز در سفر

و...

برای بررسـی هر یـک از این موارد و موارد دیگر و اطّلاع از مصادر آن ها به کتاب شـریف «النصّ والاجتهاد» از مرحوم سیّد

عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

عوامل پیدایش بدعت

اشاره

بـدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لـذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می آیند. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

۱ – مبالغه در تعبّد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبّد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بـدعت گـذاری در دین می کنـد، که می توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود.

جواب این توجیه این است که انسان اوّل پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبّد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می توان به منع عمر از حـج تمتّع مثال آورد؛ زیرا او می گفت: کسـی که برای حـج آمده تا اعمال حجّش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

۲ – متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریـخ مـدعیان نبوّت و بدعت گذاران را مطالعه می کند پی می برد که پیروی از هوای نفس نقش بسـزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن ها از جمله بدعت گذاری داشته است.

ابن ابی الحدیـد در «شـرح نهـج البلاغه» نقل می کنـد که حضـرت علی علیه السـلام گـذرش به کشـته شـدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لکم لقد ضـرّکم من غرّکم. فقیل: ومن غرّهم؟ فقال: الشیطان المضلّ والنفس الأمّاره بالسوه...»؛(۳۵۴) «بَدا به حال شمـا، هر آینه کسـانی که شـما را گول زدنـد به شـما ضـرر رساندنـد. به حضـرت عرض شـد: چه کسانی آنان را گول زدنـد؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است... .»

۳ – نبود روحیه تسلیم

توضیح

هر کس مطالعه ای در رابطه با حیات صـحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از آن داشته باشد پی می برد که در میان آنان دو خطّ فکری وجود داشت:

الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خطّ فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعبّداً آن را قبول کرد، بلکه می توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می کنیم اجتهاد کرده و در آن ها تصرّف نماییم. این خطّ فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

ب) خطّ تسلیم وتعبّد محض

در مقابل این خطّ فکری، خطّ فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبّد کامل داشت.

این خطّ فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می باشد.

حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام

اشاره

قسمتی از مصداق هایی که وهّابیان آن را جزء بدعت می دانند به این جهت است که آنان سنّت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیّت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می کنیم:

۱ – آیه تطهیر

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛(۳۵۵) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «صبحگاهی رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبرصلی الله علیه وآله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».(۳۵۶)

کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنّت او حجّت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می گویند برای ما حجّت است.

۲ – حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبداللَّه در صحیح خود روایت کرده که در «حجه الوداع» روز عرفه رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می خواند، شنیدم که فرمود:ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم

که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم.

از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله عترت را به قرآن مقرون ساخته است،

پس همان گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است.

همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصّل در جای خود به آن اشاره می کنیم.

غلوّ

توضیح

در طول تاریخ افراد یا گروه هایی بوده اند که در حقّ پیامبران و اولیای الهی غلو کرده اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می نویسد: «غالیان شیعه در حقّ علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قایل به الوهیت او شده اند».(۳۵۷)

زبیدی در «تاج العروس» می نویسد: «امامیه فرقه ای از غالیان شیعه است».(۳۵۸)

دکتر کامل مصطفی می نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیّع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنّی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد...».(۳۵۹)

لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

تعریف غلوّ

واژه غلوّ در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شی ء است؛(۳۶۰) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می شود.

قرآن کریم اهل کتاب را از غلوّ در حقّ مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می فرماید: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ»؛(۳۶۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحقّ غلو نکنید.»

غلوّ اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می فرماید: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ»؛(۳۶۲) «آنان که به

خدایِ مسیح پسر مریم قایل اند، به راستی کافر شدند.»

پدیده غلوّ در جهان اسلام

بی شـک یکی از پدیـده های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسـلام رخ داده است، پدیـده غلوّ و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده اند که در حقّ پیامبرصلی الله علیه وآله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداونـد در آن ها، یا اتحاد خداونـد با آنان قایل شده اند. ولی این بدان معنا نیست که شـیعه امامیه هر عقیده ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصـمت، رجعت، علم لدنّی و... همه غلوّ باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله ای متقن دارد.

نشانه های غلوّ

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلوّ به شمار می رود، عبارتند از:

۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبرصلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛

۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبرصـلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛

۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛

۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛

۵ - اعتقـاد به این که معرفت و محبّت ائمه اهل بیت علیهم السـلام انسان را از عبادت خداونـد و انجام فرایض الهی بی نیاز می سازد.(۳۶۳)

و امّـا اعتقادهـایی که دلیـل قطعی - از عقل یا نقل - بر آن ها اقامه شـده؛ از قبیل: اعتقاد به عصـمت اهل بیت علیهم السـلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السـلام و بعد از او ائمه اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنّی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر

یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی توان آن را غلوّ و تجاوز از حدّ نامید، بلکه عین حقّ و حقیقت است.

موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پدیده غلوّ و غالیان به شدّت مخالفت نموده اند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبادا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلقِ خدایند. عظمتِ خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قایل به ربوبیّتند».(۳۶۴)

امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبرّی جسته و عرض می کند: «بار خدایا! من از غلات تبرّی می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبرّی جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۳۶۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر عبداللَّه بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قایل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می گویند که ما قایل به آن نیستیم».(۳۶۶)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند».(۳۶۷)

مخالفت متکلّمان امامیه با غلوّ و غالیان

دانشمندان و متکلّمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبرّی جسته اند.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوّضه آن است که آنان کافران به خدا می باشند».(۳۶۸)

شیخ مفید می فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته اند».(۳۶۹)

علامه حلّی می فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته ای دیگر

به نبوت او معتقدنـد. و این باورهـا باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خـدا جسم نیست و حلول در مورد خـدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران است».(۳۷۰)

حال جای بسی تعجب و تأسّف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلوّ در مورد ائمه طاهرین متّهم می گردد؛ این پنـداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلوّ - چنان که قبلًا توضـیح داده شـد - تجاوز از حـدّ است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السـلام، ولی آنچه از شؤون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیـچ ربطی به غلوّ در دین نـدارد، بلکه در آن مواردی که به آن ها معتقدنـد دلیل قانع کننـده دارنـد و حقیقت داشـته و گزافه نیست. مثلاًـ اعتقـاد به عصـمت، وصایت، رجعت، علم لـدنّی و... در حقّ اهل بیت علیهم السـلام حقیقت داشـته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقادها از غلو خارج است.

اصولاًـ برخـورداری از مقـام عصـمت و مـوهبت اعجـاز و کرامـت و آگـاهی بر غیـب، از مقامـات اولیـای بزرگ الهی اسـت و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ»؛(۳۷۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید.»

همچنین از کرامت یکی از یاران حضـرت سـلیمان خبر داده، می فرمایـد: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ»؛(۳۷۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا

بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم.»

در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدّث» از کسانی که دارای این مقام بوده اند یاد شده است. محدّث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملك و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود.

محمّد بن اسماعیل بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می شد».(۳۷۳)

در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان (محدّث) و از فاطمه زهراعلیها السلام به عنوان «محدّثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

حدّ و میزان در غلوّ چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلوّ به معنای تجاوز از حدّ به کار رفته است؛ حال ببینیم حدّ و میزان چیست که تجاوز از آن غلوّ است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛

۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلوّ است. لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لائیک» بوده و برای دین ارزشی قایل نیستند.

۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قایل شویم که برای غیر آن ها نیستیم و غلوّ را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر

صحابه بدانیم. برای این میزان و حدّ نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است.

۳ - مراد از حدّ و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنّت از کتاب و سنّت می فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه ای از امت باشد.

۴ - مراد از حدّ و میزان خود کتاب و سنّت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنّت نیز آن را تأیید می کند.

اعتراف به حق

بزرگان اهل سنّت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجّه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - «انور جندی» اندیشمند سنّی مصری در این باره می نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته اند و در مورد نیرنگشان هشدار داده اند - جدایی افکند».(۳۷۴)

۲ - «علی عبدالواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه های دیگر شیعه خلط کرده اند».(۳۷۵)

۳ - «محمّد غزالی» امام سنّیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه مطالعاتی مخالفان متعصّب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می گوید: «برخی از این دروغ گویان که بین شیعه

و غالیان خلط نموده اند، شایع کرده اند که شیعه پیروان علی و سنّی ها پیروان محمّدصلی الله علیه وآله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته تر می داند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت های بسیار زشت و دروغ های پست است».(۳۷۶)

او در جایی دیگر می گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده اند که معتقد به نقصان آیه های قرآن است».(۳۷۷)

۴ - «عبدالحلیم جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنّت می نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت ها بیزاری می جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است...».(۳۷۸)

۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می دهند و تنها به شنیده ها و دیده هایشان از شیعه بسنده نمی کنند بلکه بیشتر به آن ها می افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی کنند، بلکه همه این ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته اند و تک تک گفته ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده اند، به آنان نسبت می دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می سازند».(۳۷۹)

۶ - دکتر «علی عبدالواحد وافی» نیز می گوید: «اختلاف بین ما سنّیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود».(۳۸۰)

۷ - «سالم بهنساوی» نیز می گوید: «قرآن موجود در

میان اهل سنّت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه های شیعیان است».(۳۸۱)

۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه شناسی وهابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده اند، با وجود آن که کتابخانه های دنیا لبریز از گنجینه هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته اند.

این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است.(۳۸۲)

۹ - نویسنده معروف سنّی «عباس محمود عقاد» هم از آن هایی است که متوجّه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه هایی که به دروغ به شیعه نسبت می دهند چهره ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الاسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد».(۳۸۳)

۱۰ - «محمّد کرد علی» مورّخ سنّی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی گذارند تاخته، می گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می گویند: مذهب تشیع از بدعت های عبداللّٰه بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیّت عبداللّٰه بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده اند دیده باشد، پی می برد که

آن عقیده چقدر نادرست است».(۳۸۴)

۱۱ – «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می کند و اظهار می دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکّر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است».(۳۸۵)

۱۲ – «محمّد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنّت در عصر حاضر از این شیوه سخت هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد...».(۳۸۶)

او در پاسخ وهابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته اند، می نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبرصلی الله علیه وآله نمی رساند».(۳۸۷)

۱۳ – استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبرصلی الله علیه وآله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکّری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم».(۳۸۸)

۱۴ – شیخ محمّد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی،... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبرصلی الله علیه وآله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنّی ها

دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند».(۳۸۹)

۱۵ – استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحمان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوّت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حقّ برادری داریم».(۳۹۰)

۱۶ – استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است».(۳۹۱)

۱۷ – دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از اینجا می توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبداللّه بن سبأ و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدّد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدّی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد».(۳۹۲)

او همچنین در

تقریظی که بر کتاب عبداللّٰه بن سبأ زده می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضدّ شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرّا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه .ق) – پرچم دار فقه شیعی – استاد دو امام سنّی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه .ق) و ابی عبداللّٰه مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه .ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمّد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمّد ندیدم».(۳۹۳)

۱۸ – استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت

و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجرّ به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند».(۳۹۴)

عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می توان اشاره کرد:

۱ - جهل به معنای غلو

۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع ۳ - عدم آگاهی از موضع گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان «غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته اند؛ زیرا قرآن و سنّت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنّت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلوّ است.

از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده اند. تعریفی که سرانجام جز متّهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد.

دانشمند معاصر اهل سنّت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه ها و عقده های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می کشد:

«وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف آمیز را مشاهده کردم. مجموعه ای از کتاب ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می داد. کتاب هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیّه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین

و معاصـر را از تهمت و افترا و مذمّت و بدگویی بی بهره نگذاشـته اند. هر کسـی را به گونه ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته اند».(۳۹۵)

«محمّـد غزالی» پیشوای سـنیان معاصـر، فهم وهابیـان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسـته و آن را خطرناک ترین دشـمن اسـلام می شـمارد. او می گوید: «رشد اسـلام گرایی از چند سو تهدید می شود که خطرناک ترین آن ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند».(۳۹۶)

اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله بنده خدایند که مالک هیچ ضـرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لاأَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلاضَرّاً إِلَّا ما شآءَ اللَّهُ...»؛(۳۹۷) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد... .»

ولی آنـان در عین این که از جنس بشـرند، دارای امتیـازاتی هسـتند که دیگران در آن ها شـریک نمی باشـند. لـذا در حـدیث صحیح از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إنّی لست کهیئتکم إنّی أبیت عند ربّی یطعمنی و یسـقینی»؛(۳۹۸) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می کند.»

ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشـرند، دیدگاه مشـرکان عصـر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد.

خداوند سبحان درباره قوم نوح می فرماید: «فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَرِیکَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنا»؛(۳۹۹) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما

تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم.»

و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: «فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ»؛(۴۰۰) «آن ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن ها بردگان ما هستند.»

قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: «ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآیَهٍ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ»؛(۴۰۱) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.»

اصحاب أَیْکَه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: «إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ وَما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَإِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ»؛(۴۰۲) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.»

مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: «مالِ هذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَمْشِی فِی الْأَسْواقِ»؛(۴۰۳) «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟»

و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «تنام عینی ولا ینام قلبی»؛(۴۰۴) چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إنّی أراکم من ورآء ظهری کما أراکم من امامی»؛(۴۰۵) «من شما را از پشت سرم مشاهده می کنم همان گونه که از جلو می بینم.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أوتیت مفاتیح خزائن الأرض»؛(۴۰۶) «به من کلیدهای خزینه های زمین داده شده است.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده اند ولی دارای حیات برزخی می باشند، همان گونه که در جای خود به آن پرداخته ایم.

امور مشترک بین خالق و مخلوق

اشاره

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی

که بازگشت این امور بالإصاله به خداونـد متعال باشـد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شـرک به خـدا می دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن گونه که اراده کند تفضّل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشـر بالا می برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداونـد است نه به قوّت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبرصـلی الله علیه وآله باشد. چه بسیار کمالاـتی که مطـابق نصوص، حقّ خداونـد متعـال است ولی خداونـد آن هـا را به اولیـای خود و در رأس آن هـا رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

۱ – شفاعت

خداونـد سـبحان در عین این که می فرمایـد: «قُـلْ لِلَّهِ الشَّفٰعَهُ جَمِیعاً»؛(۴۰۷) «بگو: تمـام شـفاعت از آنِ خـداست.» ولی در حقّ دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می فرمایـد: «مَنْ ذَا الَّذِی یَشْـفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛(۴۰۸) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل شـده که فرمود: «اوتیت الشـفاعه»؛(۴۰۹) «به من شـفاعت داده شـده است.» و نیز فرمود: «أنا أوّل شافع ومشفّع»؛(۴۱۰) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

۲ – علم غیب

خداونـد متعـال در عین این که می فرمایـد: «قُـلْ لَـا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛(۴۱۱) «بگو: کسـانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجـا که می فرمایـد: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَـداً إِلَّا مَنْ ارْتَضَـی مِن رَسُولٍ»؛(۴۱۲) «دانـای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

۳ – هدایت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَآءُ»؛(۴۱۳) «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هرکس را بخواهد هدایت می کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید: «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ»؛(۴۱۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.»

۴ – رأفت و رحمت

خداونـد سـبحان درباره خود می فرماید: «إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِیمٌ»؛(۴۱۵) «او نسبت به آنـان مهربـان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می فرماید: «بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ»؛(۴۱۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

تعظیم اولیای الهی

وهابیـان بین تعظیم و عبـادت، فرق نگذاشـته و بین آن دو خلط کرده انـد و گمان نموده انـد که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت

کسی است که تعظیم می گردد. آنان گمان کرده اند که ایستادن در مقابل ولیّ خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سیّد» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع، غلوّی است که منجرّ به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ»؛(۴۱۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس... .»

و نیز می فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»؛(۴۱۸) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.»

و نیز در حقّ حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً»؛(۴۱۹) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «إِنَّآ أَرْسَلْنکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ...»؛(۴۲۰) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او

دفاع کنید و او را بزرگ دارید... .»

و نیز می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛(۴۲۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.»

و نیز می فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَآءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَآءِ بَعْضِکُم بَعْضاً»؛(۴۲۲) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «کنّا جلوساً عند النبیّ صلی الله علیه وآله کأنّما علی رؤوسنا الطیر ما یتکلّم منّا متکلّم... .»؛(۴۲۳) «ما نزد پیامبرصلی الله علیه وآله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی گفت... .»

حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلایق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حقّ ولیّ خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حقّ رفته و نمی توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی ها(وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت ۵ - موارد شرک نزد وهابیان ۶ - توسل ۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

۱) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۳) همان.

۴) همان، ص ۵۶۱.

۵) پیشین، ص ۵۸۶.

۶) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲.

۷) همان، ص ۷۴۶و۷۴۷.

۸) مخالفه الوهابیه للقرآن و السّنه، ص ۳ و ۴.

۹) ر.ک: أعمده الاستعمار، خیری حماد ؛ تاریخ نجد، عبداللَّه فیلبی ؛ مذاکرات حاییم و ایزمن اوّلین رئیس وزراء اسرائیل ؛ مذاکرات مستر همفر.

۱۰) سوره نحل، آیه ۳۶.

۱۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

۱۲) سوره بقره، آیه ۱۶۳.

۱۳) سوره اخلاص، آیه ۱.

۱۴) سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۱۵) سوره ذاریات، آیه ۵۱.

۱۶) سوره رعد، آیه ۱۶.

۱۷) سوره فاطر، آیه ۳.

۱۸) سوره فاتحه، آیه ۲.

۱۹) سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲۰) سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲۲) سوره نحل، آیه ۳۶.

۲۳) لسان العرب، ماده عبد.

۲۴) قاموس المحیط، ماده عبد.

۲۵) مفردات راغب، ماده عبد.

۲۶) سوره مائده، آیه ۵۴.

۲۷) سوره بقره / آیه ۳۴.

۲۸) سوره اعراف، آیه ۱۲.

۲۹) سوره اعراف، آیه ۲۸.

۳۰) سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳۱) منهج الرشاد، ص ۲۴.

۳۲) سوره حجر، آیه ۹۶.

۳۳) سوره مریم، آیه ۸۱.

۳۴) سوره مائده، آیه ۷۲.

۳۵) سوره آل عمران، آیه ۵۱.

۳۶) سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳۷) سوره اسراء، آیه ۲۴.

۳۸) همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن ها اشاره کردیم.

۳۹) سوره توبه، آیه ۳۱.

۴۰) سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۴۱) سوره سبأ، آیه ۲۲.

۴۲) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۴۳) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰.

۴۴) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵.

۴۵) پیشین.

۴۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴۷) القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۴۸) سوره

لقمان، آیه ۲۵.

۴۹) سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۵۰) سوره یونس، آیه ۱۰۵.

۵۱) سوره مائده، آیه ۱۷.

۵۲) سوره انعام، آیات ۷۶ – ۷۸.

۵۳) سوره نساء، آیه ۴۸.

۵۴)] . سوره لقمان، آیه ۱۳.

۵۵) سوره حج، آیه ۳۱.

۵۶) سوره مائده، آیه ۷۲.

۵۷) سوره نساء، آیه ۱۱۶.

۵۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

۵۹) سوره زمر، آیه ۶۵.

۶۰) سوره انعام، آیه ۱۵۱.

۶۱) سوره توبه، آیه ۲۸.

۶۲) سوره توبه، آیه ۳.

۶۳) سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶.

۶۴) سوره رعد، آیه ۳۶.

۶۵) سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

۶۶) سوره ممتحنه، آیه ۴.

۶۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

۶۸) سوره یوسف، آیه ۴۰.

۶۹) سوره حج، آیه ۷۱.

۷۰) سوره یونس، آیه ۶۶.

۷۱) سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۷۲) سوره یونس، آیه ۷۸.

۷۳) سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۷۴) سوره بقره، آیه ۲۱۰.

۷۵) سوره یونس، آیه ۱۸.

۷۶) سوره یس، آیه ۷۴.

۷۷) سوره مریم، آیه ۸۱.

۷۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۷۹) سوره شعراء، آیات ۷۱ - ۷۴.

۸۰) سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۸۱) سوره سبأ، آیه ۴۳.

۸۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۸۳) سوره یوسف، آیه ۹۳.

۸۴) همان.

۸۵) سوره بقره، آیه ۶۰.

۸۶) سوره نمل، آیه ۴۰.

۸۷) کشف الشبهات، ص ۷۰.

۸۸) فتح المجید، ص ۶۸.

۸۹) الرد علی الرافضه.

۹۰) سوره غافر، آیه ۶۰.

۹۱) سوره مائده، آیه ۳۵.

۹۲) التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۰و۳۱.

۹۳) ترتیب العین، ص ۵۶.

۹۴) لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

۹۵) سوره بقره، آیه ۲۲۷.

۹۶) سوره طه، آیه ۱۱۲.

۹۷) سوره حجرات، آیه ۹.

۹۸) سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۹۹) سوره مجادله، آیه ۲۲.

۱۰۰) سوره حجرات، آیه ۱۴.

۱۰۱) صحیح بخاری، ج ۱،ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام.

۱۰۲) بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.

۱۰۳) سوره حدید، آیه ۲۰.

۱۰۴) المواقف، ۳۸۸.

۱۰۵) قواعد المرام،

ص ۱۷۱.

۱۰۶) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

۱۰۷) العروه الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات.

۱۰۸) سوره نمل، آیه ۱۴.

۱۰۹) تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

۱۱۰) الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸.

۱۱۱) المواقف، ص ۳۹۲.

۱۱۲) شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۱۱۳) ردّ المحتار علی الدّر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۱۱۴) سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۱۱۵) مفاهیم یجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲.

۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

۱۱۷) برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰و۱۱.

۱۱۸) مفردات راغب، ماده «سلم».

۱۱۹) سوره انعام، آیه ۱۴.

۱۲۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۱۲۱) سوره بقره، آیه ۱۰۸.

۱۲۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۱۲۳) سوره حجرات، آیه ۱۴.

۱۲۴) سوره زخرف، آیه ۶۹.

۱۲۵) سوره نساء، آیه ۶۵.

۱۲۶) سوره بقره، آیه ۱۳۱.

۱۲۷) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

۱۲۸) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

۱۲۹) السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۱۳۰) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۱۳۱) همان، ص ۷۸.

۱۳۲) پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳.

۱۳۳) همان، ص ۴۳.

۱۳۴) همان، ص ۶۴.

۱۳۵) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.

۱۳۶) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۱۳۷) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۱۳۸) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۸۶ و ج ۹، ص ۲۹۱.

۱۳۹) همان، ج ۹، ص ۲و۲۳۸ و ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹.

۱۴۰) الدرر السنیه، ج ۲، ص ۷۷.

۱۴۱) پیشین.

۱۴۲) همان، ج ، ص ۵۴.

۱۴۳) همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۱۴۴) الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۱۴۵) همان، ج ۸، ص ۵۷.

۱۴۶) همان، ج ۱۰، ص ۲۵.

۱۴۷) پیشین، ج ۱۰، ص ۸.

۱۴۸) همان،

ج ۱، ص ۶۳.

۱۴۹) همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۱۵۰) همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

۱۵۱ تا ۳۱۰

۱۵۱) الدرر السنیه، ج ۲، ص ۵۹.

۱۵۲) همان، ج ۱، ص ۵۳.

۱۵۳) الدرر السنیه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۵۴) همان، ص ۱۲۰.

۱۵۵) همان، ص ۱۶۰.

۱۵۶) پیشین، ص ۲۳۴.

۱۵۷) کشف الشبهات، ص ۴۹.

۱۵۸) کشف الشبهات، ص ۴۹ و ۵۰.

۱۵۹) سوره زمر، آیه ۳.

۱۶۰) سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۱۶۱) سوره مائده، آیه ۷۳.

۱۶۲) کشف الشبهات، ص ۵۰.

۱۶۳) سوره مائده، آیه ۳۵.

۱۶۴) سوره نساء، آیه ۶۴.

۱۶۵) سوره یوسف، آیه ۹۷.

۱۶۶) کشف الشبهات، ص ۷.

۱۶۷) سوره لقمان، آیه ۲۵.

۱۶۸) سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۱۶۹) سوره سبأ، آیه ۲۲.

۱۷۰) التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۴.

۱۷۱) داعیه و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.

۱۷۲) مجموع فتاوا، بن باز ، ج ۱، ص ۴۰۸.

۱۷۳) همان، ص ۴۱۷.

۱۷۴) مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵.

۱۷۵) مقدمه الآیات البیّنات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی.

۱۷۶) مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۱۷۷) سوره فجر، آیات ۲۷ – ۳۰.

۱۷۸) سوره واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

۱۷۹) سوره زمر، آیه ۴۲.

۱۸۰) سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۱۸۱) سوره نساء، آیه ۶۹.

۱۸۲) سوره حدید، آیه ۴.

۱۸۳) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۸۴) سوره ق، آیه ۱۶.

۱۸۵) سوره غافر، آیه ۱۹.

۱۸۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابی جهل.

۱۸۷) همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب الميّت يسمع خفق النعال.

۱۸۸) كنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰.

۱۸۹) سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.

۱۹۰) همان، آیات ۹۱ - ۹۳.

۱۹۱) سوره زخرف، آیه ۴۵.

۱۹۲) الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹.

۱۹۳) فتاوی شيخ الاسلام عزالدين بن عبدالسلام، ص ۴۳۱.

۱۹۴) الروح، ابن قيم، ص ۹.

۱۹۵) همان.

۱۹۶) الروح، ص ۹.

۱۹۷) همان.

۱۹۸) فيض

القدیر، ج ۵، ص ۴۸۷.

۱۹۹) حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۴۲.

۲۰۰) الروح، ص ۸.

۲۰۱) فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲۰۲) تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲۰۳) صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن.

۲۰۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲۰۵) فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲۰۶) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۶۲۱.

۲۰۷) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲.

۲۰۸) پیشین، ص ۵۰۶.

۲۰۹) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶و۵۷، رقم ۹۳.

۲۱۰) حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۷۱.

۲۱۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲۱۲) پیشین، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲۱۳) طرح التثریب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲۱۴) مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

۲۱۵) فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفا، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲۱۶) رجوع شود به بحث استغاثه.

۲۱۷) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲۱۸) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲۱۹) ابن حجر، المطلب العالیه، ج ۴، ص ۲۳.

۲۲۰) حقیقه التوسل و الوسیله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم.

۲۲۱) پیشین، ص ۲۵۷.

۲۲۲) الروح، ص ۱۶ – ۱۸.

۲۲۳) همان.

۲۲۴) همان.

۲۲۵) همان.

۲۲۶) الروح، ص ۱۶ – ۱۸.

۲۲۷) همان.

۲۲۸) همان.

۲۲۹) همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۲۳۰) پیشین.

۲۳۱) همان.

۲۳۲) الروح، ص ۱۸ و ۱۹.

۲۳۳) سوره طور، آیه ۲۱.

۲۳۴) شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، ص ۴۰۲ – ۴۰۶.

۲۳۵) سوره غافر، آیه ۷.

۲۳۶) سوره شوری، آیه ۵.

۲۳۷) سوره حشر، آیه ۱۰.

۲۳۸) ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیّت.

۲۳۹) پیشین.

۲۴۰) ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیّت.

۲۴۱) ر.ک:همان، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۸؛ کنزالعمال، ج ۸، ص ۵۹۸ - ۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰ - ۱۷۰۷۱؛الروح،ص ۱۱۸ - ۱۲۱.

۲۴۲)

ر.ك: صریح البیان، شیخ عبداللّٰه حبشی، ص ۱۷۶.

۲۴۳) سوره روم، آیه ۵۲.

۲۴۴) سوره فاطر، آیه ۲۲.

۲۴۵) الروح، ص ۴۵ – ۴۶.

۲۴۶) مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲۴۷) الاستغاثه.

۲۴۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲۴۹) اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، فتوای رقم ۷۲۱۰.

۲۵۰) المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

۲۵۱) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲۵۲) اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه، رقم فتوا ۹۶۹۶.

۲۵۳) فتاوی اسلامیه، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲۵۴) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۲۵۵) مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲۵۶) فتاوی اسلامیه، ج ۲، ص ۲۰.

۲۵۷) مجلّه البحوث الاسلامیه، ج ۳۹، ص ۱۴۲.

۲۵۸) مجلّه الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

۲۵۹) مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

۲۶۰) اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، فتوای ۳۰۱۹.

۲۶۱) السؤال علی الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹.

۲۶۲) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲۶۳) مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۶۰.

۲۶۴) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶.

۲۶۵) مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۵۷.

۲۶۶) اللجنه الدائمه، رقم فتوا ۱۲۰۷.

۲۶۷) مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۷۷.

۲۶۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوّعه، ج ۵، ص ۱۱۹.

۲۶۹) اللجنه الدائمه، رقم ۷۴۸۲.

۲۷۰) همان، رقم ۳۵۸۲.

۲۷۱) فتاوی التعزیه، ص ۱۴۳.

۲۷۲) المنتقی من فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۲.

۲۷۳) اللجنه الدائمه، رقم ۶۱۶۷.

۲۷۴) فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۱.

۲۷۵) فتاوی التعزیه، ص ۳۵.

۲۷۶) اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۴۱۶۰.

۲۷۷) دلیل الأخطاء الّتی یقع فیها الحاج و المعتمر، ص ۴۳.

۲۷۸) البدعه، ابن فوزان، ص ۳۰و۳۱.

۲۷۹) اللجنه الدائمه، رقم فتوا ۵۳۰۳.

۲۸۰)

دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۲۸۱) فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲۸۲) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸.

۲۸۳) نور علی الدرب، ص ۴۳.

۲۸۴) الجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۴۹۹۴.

۲۸۵) فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۱۷.

۲۸۶) اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۳۳۰۳.

۲۸۷) اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، ص ۲۶۹.

۲۸۸) دائره المعارف الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲۸۹) احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲۹۰) المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷.

۲۹۱) همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲۹۲) صحیح بخاری، ح ۲۶۹۷ ؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.

۲۹۳) صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.

۲۹۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶.

۲۹۵) صحیح مسلم، ح ۸۶۷.

۲۹۶) سوره فتح، آیه ۲۳.

۲۹۷) سوره انفال، آیه ۳۸.

۲۹۸) سوره کهف، آیه ۵۵.

۲۹۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴.

۳۰۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴.

۳۰۱) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳۰۲) پیشین، ج ۵، ص ۷۲.

۳۰۳) ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶ ؛ صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع.

۳۰۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۳۰۵) همان، خطبه ۱۶۱.

۳۰۶) همان، خطبه ۱۴۵.

۳۰۷) جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰.

۳۰۸) فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹.

۳۰۹) رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳۱۰) بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

۳۱۱ تا ۴۲۳

۳۱۱) سوره توبه، آیه ۳۱.

۳۱۲) اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰.

۳۱۳) سوره حدید، آیه ۲۷.

۳۱۴) اصول کافی ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴.

۳۱۵) سوره یونس، آیه ۵۹.

۳۱۶) سوره بقره، آیه ۷۹.

۳۱۷) صحیح مسلم، ج ۸،ص ۶۲، کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب والسنه.

۳۱۸) سوره انفال، آیه ۶۰.

۳۱۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷.

۳۲۰) سوره شوری، آیه ۲۳.

۳۲۱)

سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳۲۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳۲۳) سوره هود، آیه ۱۲۰.

۳۲۴) سوره حج، آیه ۳۲.

۳۲۵) سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

۳۲۶) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۳۲۷) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۳۲۸) سوره مائده، آیه ۲.

۳۲۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳۳۰) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۹.

۳۳۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱.

۳۳۲) تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمّد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی.

۳۳۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳.

۳۳۴) البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷.

۳۳۵) سوره انعام، آیه ۳۸.

۳۳۶) سوره اسراء، آیه ۱۲.

۳۳۷) سوره نحل، آیه ۸۹.

۳۳۸) کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.

۳۳۹) سوره اسراء، آیه ۱۵.

۳۴۰) سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳۴۱) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶.

۳۴۲) سوره اعراف، آیه ۳۲.

۳۴۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹.

۳۴۴) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳۴۵) سوره نساء، آیه ۲۸.

۳۴۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح .

۳۴۷) ر.ک: النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹.

۳۴۸) سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۳۴۹) الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵.

۳۵۰) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۳۵۱) القوال الفصل، ص ۴۹.

۳۵۲) المدخل، ج ۲، ص ۱۰.

۳۵۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۳۵۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

۳۵۵) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳۵۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳۵۷) فجر الاسلام، ص ۳۳۰.

۳۵۸) تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳۵۹) الصله بین التصوف و التشیع، فصل غلات.

۳۶۰) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

۳۶۱) سوره مائده، آیه ۷۷.

۳۶۲) همان، آیه ۷۲.

۳۶۳) بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۳۶۴) پیشین، ص ۲۶۵ به نقل از

امالی شیخ طوسی.

۳۶۵) همان.

۳۶۶) پیشین، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی.

۳۶۷) همان، ۲۹۶.

۳۶۸) الاعتقادات، ص ۷۱.

۳۶۹) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

۳۷۰) أنوار الملکوت، ص ۲۰۲.

۳۷۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۳۷۲) سوره نمل، آیه ۴۰.

۳۷۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳۷۴) الاسلام و حرکه التاریخ، ص ۴۲۱.

۳۷۵) بین الشیعه و اهل السنه، ص ۱۱.

۳۷۶) رساله التقریب، شماره ۳، سال اوّل، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰.

۳۷۷) لیس من الاسلام، محمّد غزالی، ص ۴۸.

۳۷۸) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵.

۳۷۹) علیّ و بنوه، ص ۲۵.

۳۸۰) بین الشیعه و السنه، ص ۴.

۳۸۱) السنه المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶.

۳۸۲) ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰.

۳۸۳) لعلّک تضحک، ص ۲۰۱.

۳۸۴) خطط الشام، محمّد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱.

۳۸۵) مجلّه العالم الاسلامی، شماره ۹۱.

۳۸۶) الامام صادق علیه السلام، محمّد ابوزهره، ص ۲۲.

۳۸۷) پیشین، ص ۱۵۱.

۳۸۸) تاریخ التشریع الاسلامی.

۳۸۹) تاریخ المذاهب الاسلامیّه، ص ۳۹.

۳۹۰) مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اوّل ۱۴۱۳ (ه .ق)، ص ۲۵۲.

۳۹۱) فی سبیل الوحده الاسلامیه.

۳۹۲) نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.

۳۹۳) عبد اللّه بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳.

۳۹۴) مع رجال الفکر فی القاهره، ص ۴۰.

۳۹۵) الشیخ الغزالی کما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳.

۳۹۶) هموم داعیه، محمّد غزالی، ص ۱۵۲ ؛ سرّ تأخّر العرب، محمّد غزالی، ص ۵۲.

۳۹۷) سوره اعراف / آیه ۱۸۸.

۳۹۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸.

۳۹۹) سوره هود، آیه ۲۷.

۴۰۰) سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

۴۰۱) سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۴۰۲) سوره شعراء، آیه ۱۸۵ – ۱۸۶.

۴۰۳) سوره فرقان، آیه ۷.

۴۰۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.

۴۰۵) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸.

۴۰۶) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴.

۴۰۷) سوره زمر،

آیه ۴۴.

۴۰۸) سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۴۰۹) قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۴۲.

۴۱۰) سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶.

۴۱۱) سوره نمل، آیه ۶۵.

۴۱۲) سوره جن، آیه ۲۶ – ۲۷.

۴۱۳) سوره قصص، آیه ۵۶.

۴۱۴) سوره شوری، آیه ۵۲.

۴۱۵) سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۴۱۶) سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۴۱۷) سوره بقره، آیه ۳۴.

۴۱۸) سوره حجر، آیه ۳۰.

۴۱۹) سوره یوسف/ آیه ۱۰۰.

۴۲۰) سوره فتح، آیه ۸ – ۹.

۴۲۱) سوره حجرات، آیه ۱.

۴۲۲) سوره نور، آیه ۶۳.

۴۲۳) مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹